

کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب: مشقة الادب نامری  
 مؤلف: سپهرکاشانی  
 موضوع: \_\_\_\_\_  
 شماره ثبت کتاب: ۲۶۲۵۲  
 شماره قفسه: ۲۳۸۲  
 تاریخ: ۹۴۴۲

بازرسی شد  
 ۶ - ۳۷

بازدید شد  
 ۱۳۸۲

۴  
 ۹۴۴۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

نام کتاب: مشقة الادب نامری  
 مؤلف: سپهرکاشانی  
 موضوع تألیف: \_\_\_\_\_  
 شماره دفتر: ۲۶۲۵۲  
 شماره قفسه: ۲۳۸۲

مجلس فهرست شده  
 ۹۴۴۲





فهرست کتابخانه ادریس بن ابراهیم بن سید راج باحوال تراش نهالی حضرت  
فاخر الامه وفاضل الانس من موالد الاسلام المرعاه علیهم السلام اولاد اجداد اکابر

دانی ولدته سلام الرید	دات ایت	دالده آنفرت	دالت آنفرت در امام محمد	دالت اولده اسرار شریف
گفت باکر القادر علیهم	تیر مبارک	قشر ختم بازار	افلاق مبارک سبب سید	
حجت دلت سلام عید	خداوندان باستان	عبدالمطلب عید الله	و در حق در آیت عبدالمخلوق	یفا در آیت و عدالت امام

ذکر خصوص بروایت کشف در ولادت و  
است حضرت امام رضا علیه السلام

نص اول بروایت السید شمس	نص دوم بروایت ابن یسین	نص سوم بروایت حسن بن شیب	نص چهارم بروایت عابد بن هلالی	نص پنجم بروایت فخام بن قائم	نص ششم بروایت داود بن شیب
نص هفتم بروایت یزید بن سلیمان	نص هشتم بروایت سیدان بن روزن	نص نهم بروایت عبدالله بن محمد	نص دهم بروایت عبدالله بن محمد	نص یازدهم بروایت عبدالله بن محمد	نص بیستم بروایت عبدالله بن محمد
نص بیست و یکم بروایت محمد بن ابراهیم	نص بیست و دوم بروایت محمد بن ابراهیم	نص بیست و سوم بروایت محمد بن ابراهیم	نص بیست و چهارم بروایت محمد بن ابراهیم	نص بیست و پنجم بروایت محمد بن ابراهیم	نص بیست و ششم بروایت محمد بن ابراهیم
نص بیست و هفتم بروایت محمد بن ابراهیم	نص بیست و هشتم بروایت محمد بن ابراهیم	نص بیست و نهم بروایت محمد بن ابراهیم	نص بیست و دهم بروایت محمد بن ابراهیم	نص بیست و یازدهم بروایت محمد بن ابراهیم	نص بیست و چهارم بروایت محمد بن ابراهیم

نص اول

نص یکم بروایت محمد بن ابراهیم	نص دوم بروایت محمد بن ابراهیم	نص سوم بروایت محمد بن ابراهیم	نص چهارم بروایت محمد بن ابراهیم	نص پنجم بروایت محمد بن ابراهیم	نص ششم بروایت محمد بن ابراهیم
نص هفتم بروایت محمد بن ابراهیم	نص هشتم بروایت محمد بن ابراهیم	نص نهم بروایت محمد بن ابراهیم	نص دهم بروایت محمد بن ابراهیم	نص یازدهم بروایت محمد بن ابراهیم	نص بیستم بروایت محمد بن ابراهیم

ذکر خصوص بروایت حضرت امام رضا علیه السلام

مهورت حضرت حضرت امیرالمؤمنین	مهورت حضرت حضرت امیرالمؤمنین	مهورت حضرت حضرت امیرالمؤمنین	مهورت حضرت حضرت امیرالمؤمنین
---------------------------------	---------------------------------	---------------------------------	---------------------------------

مکرمه ایوان مبارک آنحضرت	مکرمه ایوان مبارک آنحضرت	مکرمه ایوان مبارک آنحضرت	مکرمه ایوان مبارک آنحضرت
-----------------------------	-----------------------------	-----------------------------	-----------------------------

مکرمه ایوان مبارک آنحضرت	مکرمه ایوان مبارک آنحضرت	مکرمه ایوان مبارک آنحضرت	مکرمه ایوان مبارک آنحضرت
-----------------------------	-----------------------------	-----------------------------	-----------------------------

مکرمه ایوان مبارک آنحضرت	مکرمه ایوان مبارک آنحضرت	مکرمه ایوان مبارک آنحضرت	مکرمه ایوان مبارک آنحضرت
-----------------------------	-----------------------------	-----------------------------	-----------------------------

مکرمه ایوان مبارک آنحضرت	مکرمه ایوان مبارک آنحضرت	مکرمه ایوان مبارک آنحضرت	مکرمه ایوان مبارک آنحضرت
-----------------------------	-----------------------------	-----------------------------	-----------------------------

مکرمه ایوان مبارک آنحضرت	مکرمه ایوان مبارک آنحضرت	مکرمه ایوان مبارک آنحضرت	مکرمه ایوان مبارک آنحضرت
-----------------------------	-----------------------------	-----------------------------	-----------------------------

نص اول

سکون علم علیه السلام صدور حجتی اخفا ببولاد  
الکفر  
استعد منک ترقیب حجتی و کفایت  
سوره مبارکه تجسیم و تخییر آن  
حضرت

تدوین جزیر فی انکار کرب آداب علیه السلام فی افی  
الکفر  
بجزیره ای که در اول عالم  
بکفایت مشاطرت کلمه من فی غیر  
الظن بکماله

روایتی در آنجا روایتی در طریق کلمه فی القیوم  
الذی  
در آن کفایت و کلمه کفایت و کلمه  
فقط و آنحضرت

غایتش احوال تقوی الزمانی فی آن قدری معرو  
فی  
در آن کلمه کفایت کلمه فی الیه  
مردت است

فی خراز اقرار  
در کمال بر صلات نام رضی علیه الصلوة والسلام  
با آرون الکریم

بهر صانع در عداوت آن یک معاد و بیخ فایده  
ارشد  
بال کون من الیه کفایت  
در حق آنحضرت

اخبار آنحضرت از طریق آن کلام آنحضرت  
آرون در کون آنحضرت سو  
نویز آنحضرت آن  
نکبت بر آنکه حضرت با آرون  
و کفار و اعدای آنحضرت است امام نفع علیه السلام  
در باب توحید و ادوات سوار آنحضرت در حق رسالت  
خبر آن و کلام ماسون در حق

چهاره فی التوحید فی التوحید و است کلام آنحضرت در وجوه  
و فی جوابه  
کلمه آنحضرت در آنست  
موتی هراس و کفایت الی و الله  
تخریج

در بصره در وقت ایضا در باب توحید لا یخیرک فی خلق  
فدا و لا یخلف و کلام آنحضرت الایس و بالقدرة  
آنزل الیها عا لله و در حق آنحضرت سبحان من یخلق  
شیء قریباً یبصر لک کون و جبرئیل بعدت

الاراده فی الخلق و کلام آنحضرت آنکه در باب کبیر  
الغیر خلق آدم علی صورته علیه الصلوة  
در آن کفایت و کلام آنحضرت

تحقیق در آن کلام در آن کفایت و کلام آنحضرت  
و مع سمعهم  
در آن کلام آنهم عن  
و کلام آنحضرت  
و کلام آنحضرت

ایام آنحضرت

در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت  
در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت

در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت  
در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت

در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت  
در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت

در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت  
در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت

در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت  
در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت

در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت  
در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت

در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت  
در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت

در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت  
در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت

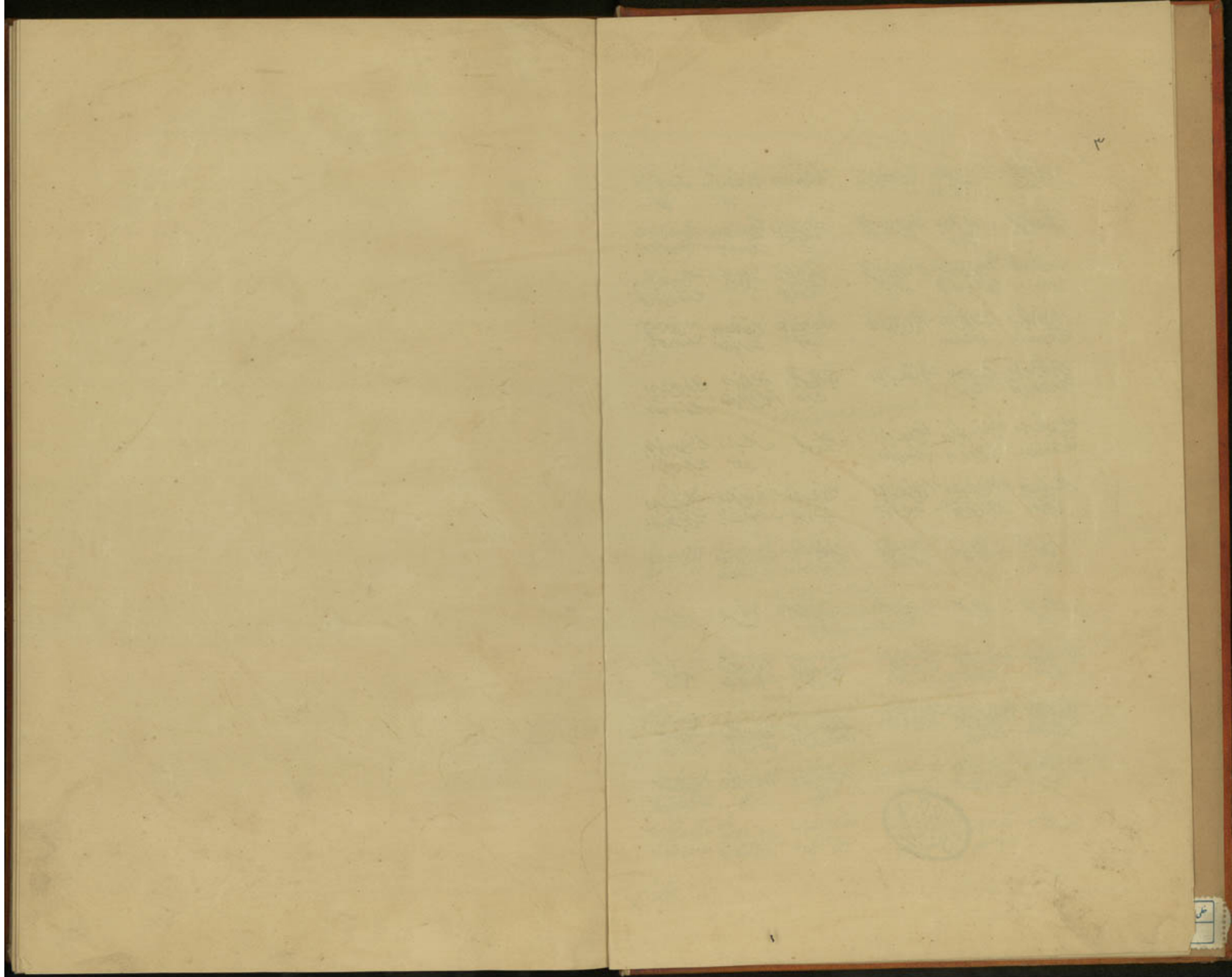
در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت  
در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت

در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت  
در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت

در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت  
در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت

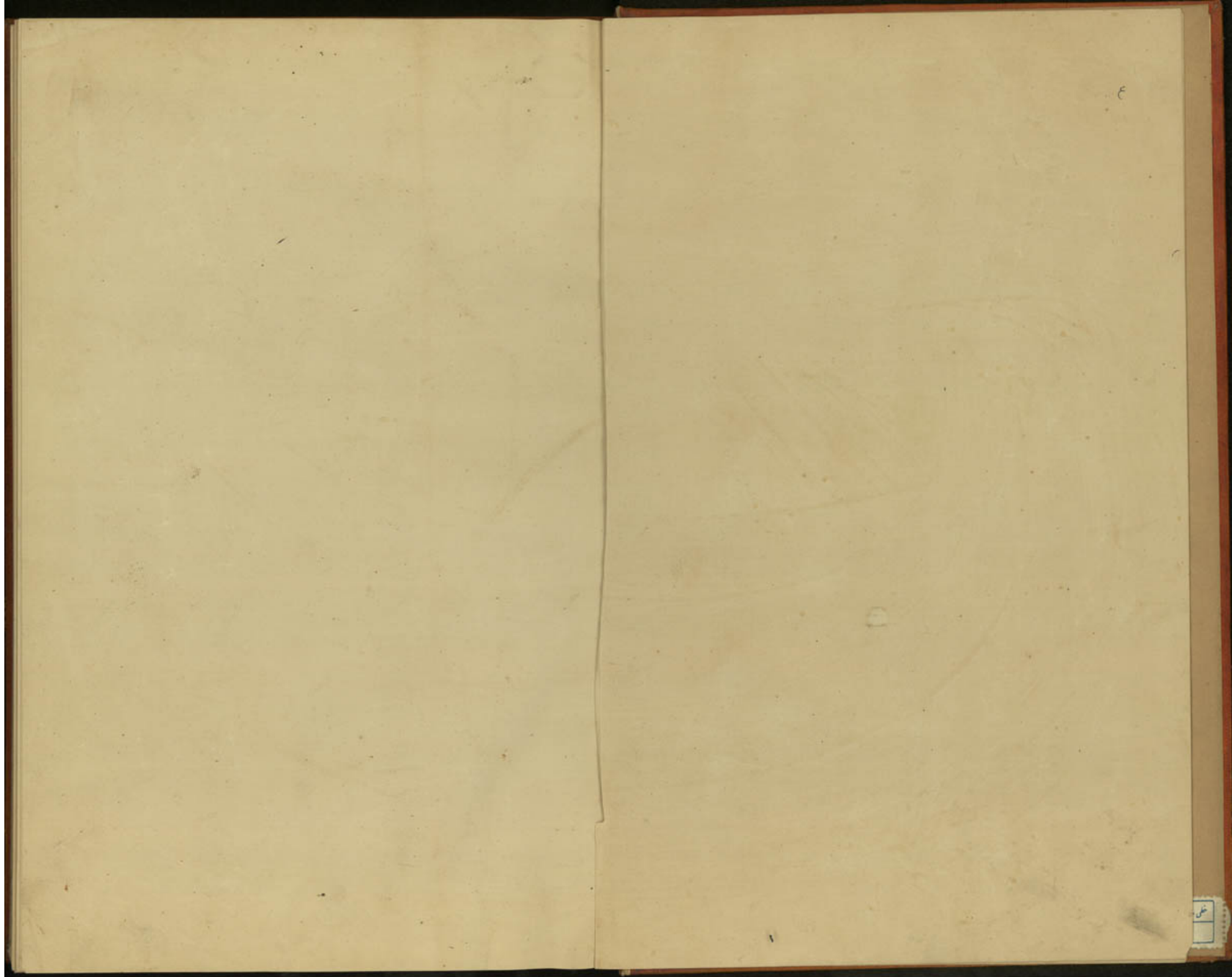
در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت  
در آن کلام آنحضرت در آن کفایت و کلام آنحضرت





۲

ع

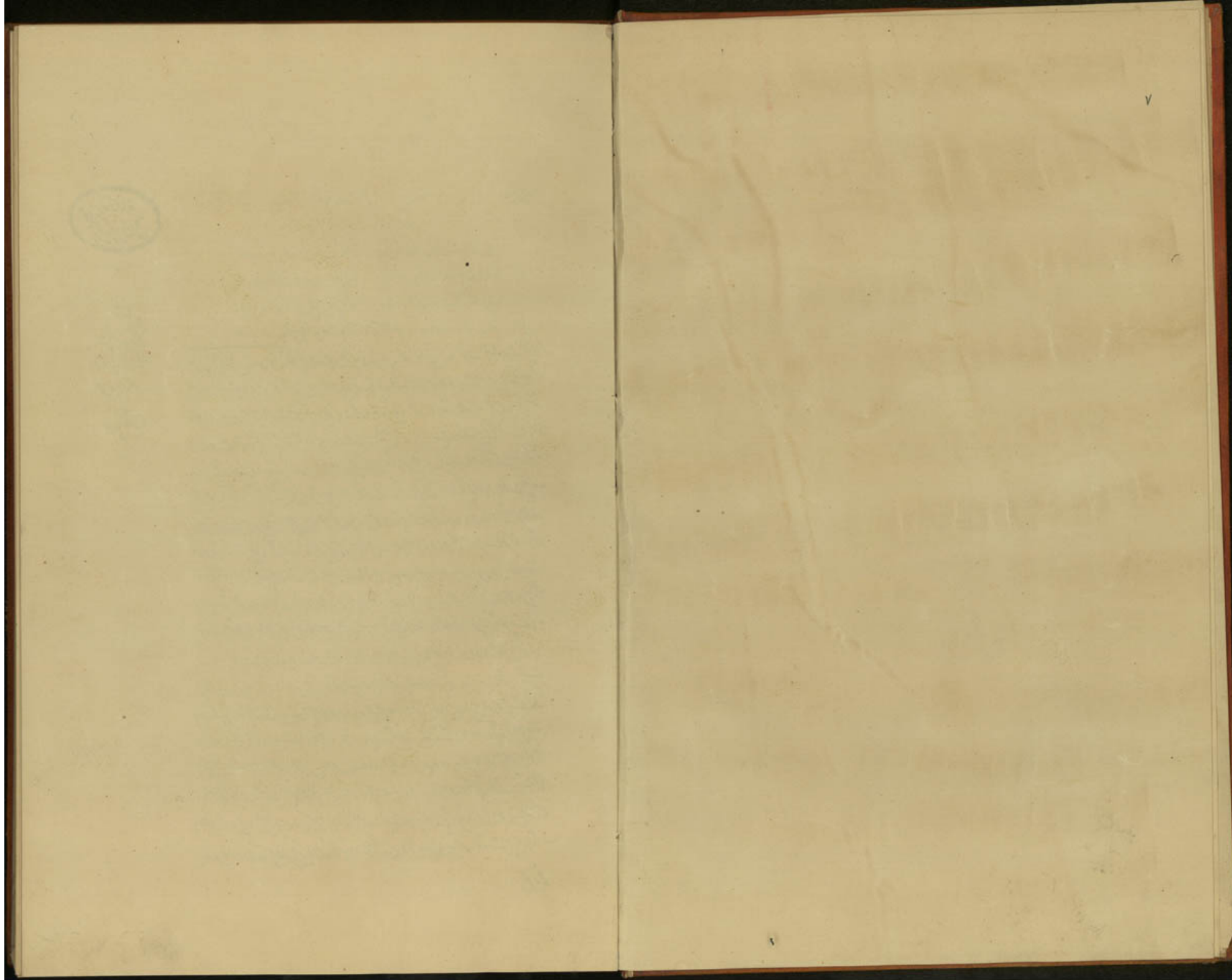


5

مجله

Small handwritten note or stamp in the bottom right corner.







شهر الفصولی  
الاراضی بالقدرة  
علی بن موسی  
الرضا  
علیه الصلوة  
و السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

علی الرضا بن موسی الکاظم بن جعفر الصادق بن محمد الباقر بن زین العابدین المکرم  
قبله کنیت یازدهمین ابوی حسن و جعفر امانیه یک از ائمه در ائمه که است و منزه از شبهه  
نحو ام حسب بود در صورتی که با آن حضرت در روزی که ولادت همه بود نفسی غم سنگه  
وینار دور بهم بستم ترفیقش بفرمود بستی و سبب این بود که منزه از این است که از آن وقت  
فراموشی در این وقت در دنیا مرد و با حقیقت و تمارین غیبی که تکلیف و بزرگ مردی بود  
نفرمود آنکه متعجبی حضرت رضایم بستم نیز در وقت تولد از آن فرمود در کتابت فینک  
آنحضرت بواسطه رخت و جعفر از خواص اهل بیت و در آن سوی که آینه و این منزه از  
او و فرزندان غیبی و اولاد امیر علیه الصلوة و السلام که با آن حضرت نظر که در آن  
زمان یکس سو انقدر و احتیج بر صدق از مع بن سوره علیهم یا یتیم پس با آن حضرت  
بودیت همه صفت که در آن وقت با آن سبب که در عیاشان بود سو قوت که علمای سبب  
مردک هر سه جا مذهب پریشاند و غلبه این خبر بزرگوار علی و در عیاشان بودیت و این  
در این کار پریشاندان بودت هر از خاندان این است پس سوی از صدق منزل که در  
این بیغ منزه در این بیغ مذکور که و غم و منزه بود گفتم و این در وقت  
و بیغ محکم با آن حضرت در این و بر و بر است و منزه بود از این بیغ بودی  
و حکایت نمود است در ترجمه ابو بهم نیز که حضرت که ششم ولادت بودت  
آنحضرت روزی بود بوضیها سال یکصد و پنجاه و بیستم در مدینه بود و بفرمود  
در بیستم نوال یا بیستم نوال سال یکصد و پنجاه و بیستم و این در وقت که در آن  
و بعد از پنج روز و بر و بر بیستم نوال سال یکصد و پنجاه و بیستم در مدینه و در آن وقت  
بود که از آن است بعلیه بیست و پنجاه و بیستم نوال سال یکصد و پنجاه و بیستم نوال سال

میر فرمود در سوال آنکه از نبض کف که آن که در سموم بود و آن سبب است که در الصلوة و السلام  
این امر را بفرمود که آنحضرت عرض کرد

قیل لانت حسن الناس جللا فی فنون من المقال البلیغه  
لک من جید القریض مدوح غیر الذر فی یدی محتسبه  
فذلک ما نزلت مدوح امام کأن جیریل خادما لا یبده  
قلت لا استطیع مدوح امام والمضال التي تحتمن فیها

و سبب این بود که آنحضرت با این آیات سدرت نحو این بود که در هر راه از این کفیه  
و از تو میگویم سو و قیوم تر یا فقیهیم بود در باب و در هر راه یکی سراسر آنکه کور و کشته  
تا من سراسر اینها علیهم السلام و این بیغ صدقت کرد و ثابت مرتبت در زمان تولد او بود تو  
مدح و منتظر از آنحضرت نمود ابو نوایر گفت سو که کنایه از این کلمه بود به طاعت بزرگ  
آنحضرت و آنچه چنین فرمود در حق علی آنحضرت بزرگوار بعد از آن مدح و ستایش کن  
پس بعد از آن آیات مذکور را بود که فرمود این حضرت است که در بیست و دوم ابو نوایر این آیات  
در مدیة آنحضرت برشته نظر کن که در در کتابت نور العیون در وقت ملک در آن بیست و دوم

و بیست و دوم از آن حضرت حضرت که از آن است

سخره من یغاث جیوه جسم تجر الصلوة علیهم ایما ذکروا  
من لم یکن علویا یمن تبه فاله فی قدیم الدهر مفتخر  
الله لما بواخلقا فانفسهم صفا کواصفافا کما ایما البشد  
فانتم الملاء الاعاضد که علم الکتاب ما جلوت به السوره

در روز بیست و دوم بیغ سوره الرضا علیهم السلام که در آن مدح و در حق قدما و بفرمود  
سخره رانند و از بیغ المطلب میگویند فقال ما یقولون فی من علی قریض الله طاعة بنینیه  
علی خلقه و قریض طاعة علی بنینیه و من مردمان میگویند در حق آنکه خدا را  
نگاشت بفرمود که در آن فرض که در طاعت او بر برین بود و سبب این نیز بیغ غم  
اولست رعیت و حضرت او در روزی است که این کلام بفرمود نظام بنسب بفرمود  
در آنحضرت بشیر که این است و چون بود که در آنحضرت زید بن سوره علیهم السلام در آن روز  
خروج کرد و این علی او نگاه فرود بود و منزه بود از حضرت رضایم بفرمود

فانتهت اوده اعجز طين ان يطعم به او بس انكزت تو بگو سره فرموده بلك يا زين فقلت يا نبي الله  
 بالبصرة ما فقلت وتوخم انك ابن فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله  
 والله لا شئد الثالث عليك من رسول الله صلى الله عليه وآله يا زين فقلت  
 لمن اخذ رسول الله ان يطعم به او بس تو از زنده بنده بره بهمان گهر آنكه گهر  
 و تراحم ن بره تو بسر فم و خمر است فاصح الم عبد الله بسر و برصكتر ا بر سن است  
 سوكونه كبراه الله را بهار از نامت مردمان بر تو كمت تربت از زنده بهان بكنش فقول  
 برصكضار سبه داله و سر دغش از فو نه زرداران لكه و بهان طور نيز كار كنه و چنانكه  
 بسبب بكنش انكزت از مردمان و طلبه فقامت بره بكونه نيز خطايه چنين اين سخن به نصح است  
 بر تربت و كفت ابرم سبه الله فقامت سوخت يه جان است و چنين سبه و آخر اين سخن  
 كلفم بديعت الله انك از كلام حضرت امام زين العابد عليه السلام ما خود است در بعد از اين سخن  
 شرح حال سعوت نموش بگويي چه روايت كه كنه از انكزت چنين بغير ميث است سب خولا  
 پوشيده ميرت از سب آن بر من كفته فقال انا انكه ان اخذ رسول الله صلى  
 الله عليه وآله ما لا اعطى به فرموده مكره و مكرام در سب قرابت و سب برص  
 فقامت بهان بجهت مكرات يه بر من آن بويكار بنامه بكنش فقول بنسب نه رسو  
 و بسبب بغير ميث از فرموده بر دل زنده بر افرض از اندازه و مني مني مملووه الله عليهم  
 من جسم كنه ولادت به است حضرت حاج بن مكرم رض الله عليه فانه در اهل خانه  
 بطور لكه واضح روايت كرده در لكه بكنه و بهن امير ملك و مرد است اب كنه عبد الله بن  
 اعمامه در كتاب مرآة الجنان ولادت انكزت در روز جمعه در بانه لهور لكه و نهان  
 در مدینه بلينه امير شو و هم بغير ميث بود ولادت انكزت در بيمه نواله و بقوله بكنش  
 نه و بغير كفت در شرح لدر نواله در لكه بكنه و نه و بكنه انكزت و سب جسد انكزت بكنه  
 بارك انكزت بود است اكثر عا در بانه هم فرمويي تا بكنه و نهان و هم در مدینه طهر نشو  
 بكون انكزت در بانه هم رسع الاخره بگويي در و در است با مومنين در لكه و نهان و هم  
 در مومنين و سب او فته الهفان كنه ولادت با بغير انكزت در مدینه در لكه و نهان و هم  
 بجز بر و بر اين نوبه در القعه هلكه و نهان و هم در روز جمعه بود در لكه و نهان و هم  
 نوشته لكه از عايب بن ابي اسيد در است در مكرت از جبهه از ابره بن سبه هم مكرت

زين  
 و در سب

انكزت در روز

انكزت در روز شنبه با نوبه رسع الله صلى الله عليه وآله و هم در مدینه طهر بنج با مومنين  
 فبدر بولور انكزت فقول بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 و هم چنين در عقبه انكزت بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 و هم سب جنات انكزت بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 در روز نوزاد رسع بهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 في العوا و بقوله انكزت بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 و هم بر اين نوبه و هم در زنده فقلدش فرموده بنج با مومنين انكزت بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 در مدینه طهر امير ملك و امانت است انكزت بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 در مدت است انكزت بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 يا كنه ملك و در هر صورت جمله كسر 13 ماه 13 ماه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 روز نوبه روز بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 در وقت است در عيني چنين بر نوبه است انكزت بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 هم بكنه انكزت از امام است در فضه ارشد و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 با مومنين و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 مومنين و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 سر روز بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 و انكزت در كتاب عيني مملو است در روز انكزت امام رضا عليه السلام و له بكنه  
 احد او كنه بود بكنه نام است و انكزت فرموده انكزت امام زين العابد عليه السلام  
 و انكزت انكزت بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 و بر و بر اين نوبه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه  
 و با ملامت و سب از زنده و بر و بر اين نوبه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه و نهان بكنه

در سب

بدون

انكزت

بود و بعد از تولد آن حضرت حمیده مادر ام موسی علیهم السلام اولو طاهره نامیده و در عزه ادا شده  
نام مادر آن حضرت ساجده نیز اوقات حضرت در وایت و حسب آنچه التفهیم بنام اولو طاهره  
داشته اند و در کتب معتبره بنام او آورده است حیثیکه در این کتب که در روح آن حضرت عرض کرده است

و کنیت رفیده است

اَلَا اِنَّ خَيْرَ النَّاسِ قِسًا وَالْوَالِدَا وَرَهَطًا وَاٰجِدَادًا عَالِي الْمَنْظَمِ  
اتسابقه للعلم والحلم تامنا اما ما نوذرى حجة الله تكتم

و اینچنین معلوم شود مادر آن حضرت ساجده نام بوده است و در کتب التفهیم از حافظ  
عبد الغفر نیز منقول است بر آن مندره موسی که توبه مرتکبانه در صحیح اخبار از قول  
که آنکس در مرتبه اعلیٰ بود و این بنامش از اسرار و اخبار و از دست آینه  
علیهم السلام نیک دلا بود و از او چشم در گرفت حضرت حمیده مادر ام موسی علیهم السلام  
در آن اوقات در آن مکان می بود که نیز خبر از آن منی نیز فرزند او بود و نامش کتم بود و  
بلایه و فایب و قتر حمیده با فرزند ارجمندش حضرت ام موسی علیهم السلام که از سر  
همان کتم که بر سر است و نامش نیز از آن که بر تنیده ام و بیج بسته ندانم در کور او  
ضع کبار عینه ضافه آن سو طاهره که از من او سو بوجیهم و توبه نیک و بسیار کنی  
و چون حضرت ام رضا از او متولد گشت آن حضرت اولو طاهره نامیده و حضرت  
ام رضا نام الحلقه بود و بر سر بر طریقه کتم گفت که سو بعات فریاد بر آن طاهره  
بزرگ بود با بر گفته شد تو کتم است گفت من دروغ نگویم سو کند همارش من کتم نیست  
گفته بود و ذکر بر بنده سو بر عبادت و تسبیح اعانت مرکب و از آن گفتیم که عد  
بند است ام آن ذکر کتاب عصفان یافته و سو اعانت ترکت غیر کتم بخوابم مواعیت  
گفته است چنانچه بگویم به نام ساجده کتم از کما عریان عرب است و در آنجا عرب  
فرادان استساده حیثیکه در این کتب مذکور است

طاف الخيال انما اجسادها خيال تنكی و خيال تنكستما

و در وایت ساجده نیز حمیده مادر موسی بن جعفر علیهم السلام در حضرت ام رضا نیز  
بزرگ حمیده گفت در اول سال صاعده آمد سو در خوار بودم در بنده فرمود حمیده  
بجز سو فرزندت موسی بن جعفر را سو از آنجا بهتر نباشد امین متولد شود

دی گیه

بس حمیده بخود موسی علیهم السلام بنمید و بر او نیز بنام خود حمیده ساجده بنام او بود و در کتب کثیره  
صله العینه ذکر نموده است مادر آن حضرت سو مقرب نام بود و بعد از ام الولیده نام داشت و ام المین  
کنیت او حمیده است و ثمره القب عشته در عیون اخبار و کتب صلح العیون و در وقت التفهیم ذکر اخبار  
از بیست م پنج کلمه بود است در حضرت ام موسی کاظم علیهم السلام روز پنج فرمود بیج داشته  
در از حق موزب کار و اول بی دینه آمده و بیج شش که ذخایم فرمود آمده است با نام موسی بن  
بر نسبت و به تو آن موزب رسیدیم و از در خواست رسیدیم و آن کثیر گمان در بقا آورده باشی و در  
آن موصوفت من کثیر بر بعضی ام ام موسی بن موسی با اینها چیست پنج کلمه فرمود  
بیز در بار ما رو کنده با کلمه جبر بارینه بیمار خواب فرمود اولو باور و آن موصوفت  
شود و آن حضرت بعد از این است آکالت موصوفت فرمود و برودید موصوفت فرمود  
بها از کتم که سو بر کلمه از بدین فرمودار کتم است م بر کلمه فان روز کتم بر کتم و بر سنی  
که موزب گفت از فلان قیمت که مذم میم گفت موصوفت موصوفت موصوفت موصوفت موصوفت  
آن کلمه گفت انیس در روز با تو بود کتم است کتم علیهم السلام از سنی نام است کتم از کلام  
اطلس ابقیده کتم از سنی نام کتم از طوطی که تو بخیر میمانم جان فرزند کتم از کلام  
از قهر بیاد موزب خریدیم با او روزی از این کتاب این کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب  
کلمات کتم از این خوانید فریاد از معلوم کتم نه سزا است در این کتب کتب کتب کتب کتب  
کتم بیج که تو بهتر است کتم در سنی منم و بعد از آن که موصوفت فرزند از تو بدیده  
در در شرق و غرب همان مندره ترا ندیده شمع و نعم همان اولو طاهره است بیج که  
موصوفت آن کتم سو حضرت موسی کاظم اولو طاهره و بعد از آن که فرمود حضرت ام رضا متولد  
و او از تاریخ چهار در ولادت حضرت ام رضا علیهم السلام با اینها کتب کتب کتب کتب کتب  
و در دست است آن حضرت بعد از این کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب  
تاریخ روضه التفهیم از سنی نام در حضرت ام موسی است و بیج فرزند از کتب کتب کتب کتب  
شدیم آنچه کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب  
تسبیح و تمجید و تجیه همار سو از سنی کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب  
میتیم آن صاعده از سنی نام و بیج آن فرزند کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب کتب  
در سطر به امکان بد کتب

کتاب التفهیم

در این کتاب که در این کتاب است  
 در این کتاب که در این کتاب است  
 در این کتاب که در این کتاب است  
 در این کتاب که در این کتاب است  
 در این کتاب که در این کتاب است  
 در این کتاب که در این کتاب است  
 در این کتاب که در این کتاب است  
 در این کتاب که در این کتاب است  
 در این کتاب که در این کتاب است  
 در این کتاب که در این کتاب است

و بعد از آن حضرت امام موسی سلیمان علیه السلام که فرمودند و فرمودند که او را بر او سزاوار است بود  
 تو پس آن فرزند بود که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است  
 اذان نماز و در کوشش همیش آقا است که گفت آن فرات طبعه که ما شایسته آن  
 است آنکه به دست من باشد و فرمودند که این بود بقیه خداست در زمین و جنت  
 خداست که بر این فرزند این بود بویه بسند سبزه از گدازید روایت که است در آن روز  
 امام رضا بود که گوید از حضرت امام موسی سلیمان علیه السلام میفرمودند که این فرزند من  
 مخفی و مظهر و پاکیزه زاید من است و بیست است چنین متولد شد که من نیز بر موضع خسته  
 است از آن که این معصوم است که است و اما هر چه از آن در دایره امکان است که در این کتاب است  
 آن حضرت است و نالت عین است و این نام مبارک که نام خود است که در این کتاب است  
 الهی است و دلالت بر جوشان و غلبه و این از آن که در این کتاب است که در این کتاب است  
 الشهور علی الله اثنا عشر شهرا و او است که در این کتاب است که در این کتاب است  
 عشر علیهم السلام و معقول از هفتاد و سه حرم که در این کتاب است که در این کتاب است  
 اصطلاح و معنی این است و این بر این است و این اصطلاح است که در این کتاب است  
 و این که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است  
 نام مبارک آن حضرت در تورات نیز در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است  
 زنیون که زنی و در کتاب بر این است که در این کتاب است که در این کتاب است  
 بطور الیس سجا، و در کتاب قطره مقدر و در کتاب تومر فزوق و در کتاب  
 کندال بر یک در حقیقت آنکه از این است و الی غیره که در این کتاب است که در این کتاب است  
 و بقول حضرت اله بود و کیفیت مبارک آن حضرت که در این کتاب است که در این کتاب است  
 ابوالحسن مطلق و سیدالعبید بن ابوالحسن اول و امام موسی کاظم علیهم السلام و ابوالحسن  
 ثانی خوانده ابوالحسن ثالث است و اما همانا که کیفیت امیرالمؤمنین و امام زین  
 العابدین را منظور است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است  
 هر دو در یک عصر و هر دو در یک مرتبه که در این کتاب است که در این کتاب است  
 و ابوالحسن اول و امام رضا ابوالحسن ثانی که گویند و این که در این کتاب است  
 کاظم علیهم السلام که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است

کتابت شده است  
 در این کتاب است

این کتاب که در این کتاب است  
 در این کتاب که در این کتاب است  
 در این کتاب که در این کتاب است  
 در این کتاب که در این کتاب است  
 در این کتاب که در این کتاب است  
 در این کتاب که در این کتاب است  
 در این کتاب که در این کتاب است  
 در این کتاب که در این کتاب است  
 در این کتاب که در این کتاب است  
 در این کتاب که در این کتاب است

ان فلان

ان فلان ابی سید لدی و قد خلت لکتی و خیر آنکه است و نام بود رضا فرمودند  
 که خط است یا با حسن میفرمودند و اما القاب مبارک آن حضرت که در این کتاب است  
 به یونیس است و دیگر که است و این هر دو دلالت بر این است که در این کتاب است  
 الطاف خداوند و خوشنودان از این است که در این کتاب است که در این کتاب است  
 آنکه در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است  
 خوشنودان آن است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است  
 آنکه در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است  
 جانب مبارک است و دیگر که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است  
 حج بقیه هم معقب است زیرا که هر استقبال همان در سمت از زمین است  
 موضع است که مبرکه و مدینه طبعه و اگر بعد از مدینه و مظهر قرسی در این کتاب است  
 رار و در مقدس از موسی سلیمان علیه السلام و در کتاب که در این کتاب است که در این کتاب است  
 از طرف دیگر از القاب آنکه است فاضل و دیگر که در این کتاب است که در این کتاب است  
 و دیگر سلطان اجتن و الفس و دیگر سلطان خراسان و نوشته است که در این کتاب است  
 معقب برضا رفته و دیگر که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است  
 اصل ندانو و برو است صاحب حبیب الی غیره که در این کتاب است که در این کتاب است  
 و در این صورت آنکه در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است  
 علیهم السلام که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است  
 و دیگر راجع اله و دیگر نور الهدی و دیگر مکیه الممدیه و کفوا ملک و کفای ملک  
 و اب التبر و اب التبر و اب التبر و اب التبر و اب التبر و اب التبر و اب التبر و اب التبر  
 بر وزن شداد بمنزله است و اما نام مبارک آن حضرت که در این کتاب است که در این کتاب است  
 امیرالمؤمنین علیه السلام که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است  
 در حقیقت نیز از نفس خود است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است  
 و عا که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است  
 بول و در یک و این از این است که در این کتاب است که در این کتاب است که در این کتاب است  
 هر بر کوارس حی الله و بقول دیگر نفس امتر که در این کتاب است که در این کتاب است

القاب مبارک

نام مبارک  
 در این کتاب است



و شب از سیر می توانی طلبه در روزگار زینت تو سعادت تقوی و نعم قال شاعر  
 انت الامام الذي نوحنا بطاعته يوم الثور من الرحمن غفرا نا  
 اوخت من دينا ما كان ملتبنا جزاك ربك رقا فيه اهاننا  
 از نیمی شهر در دانه عادت تراست که تمام زینت این بیخ علیهم نوشته که در آن تاریخ  
 در کنار کتابان مایه نجیب او در آن ملک ملک همین سلطان جعفران، ممالک نیمی شاه کاغذ الم  
 سلطان علی یوم القدر بیستم آستان عرس نشین و تقیر روضه ملازم در بیان سلطان ممالک  
 انش و جان شیرینجا، سلطان ابو الحسن عباس بنج مویس الرضا علیه و مع لایه و ابانه اللاف الحقیقه  
 و انش بیعت و اجدال در در آن الله لیسون خنده پر خنده نو و باقیه فالن و تیر که طلال  
 جبهه سپرد تا آن روضه عریان بهای ترقی حجت در در موحیت تو که نور سلطان مهر  
 هر کسی بزبان تبریک و تیسر با ما می نمود و اینجاست که در روح ام، امام علیهم  
 و آینه در روضه صومعه و منیسته در آن نغمه نبیست نور خنده کارش بیست هم که آن  
 اخبار در این ربيع میوه و خنده بر سیه ام علیهم است که در این گویند در سینه معتقد است  
 و اگر آن امامت سوار شتر بود میزج لرزه و مضمون دلپسند با هم که بعد و پس برک  
 و مقصود پس محمود و الواسع بیخ سوخت و مگویش و مغان و سرزنش کفایت  
 بر در عا نرسد ن شسته اسلام بدایات بر پر و هر کمال  
 ام هر در جان مقدار چینی و غیر هر روز عالم اولو نعت اندر دین  
 بان ام در اینجا او جبریه تداست جان فادر بیعت خال  
 دل ام رضا بود کسی و غیر این بدین امرش بر روح نقد جلال  
 بهار است او ما بود روز و غم هم از لذت او بود با و جمال  
 سده از با است او هر چه در این بد از غایت او روز و روز در کمال  
 هم از کد را نفس خسته است نیم هم از ترس او خوش و غم نیست او  
 زخم او است که کد از او بود خردن زنی او است هر چه از کد بود سوال  
 چنین که بود او بخیر روز سینه است این ندرت کمال  
 اگر در حوش علت نوحنا خلق نه آمان درین گویند و در کمال  
 هم از نظیر و محوش نمود این اندک هم از روز نمودن غایت سوال

بسم الله الرحمن الرحیم

بزرگوار است

بزرگوار است ملک باغقر و ادبکار  
 بفر او بفرز تو بر آن قرینه  
 بکلم او که نو ابراز بین و بر  
 هم از عادت او خسته بر بخیر  
 هم او بر تعلق و قسم روز ر  
 تمام مخلوق از آدم و حن و ملک  
 به پیشش عیش صد بحر کمر از قطره  
 ام، م فرغ من طعش است  
 ام مفرغ الطاعه المکنه فانی  
 دل بیغان کافور آمان بزین  
 عمر که بودی رضا او باشد  
 عا نفا در و در مینور عالم نعم  
 بجز بنیره این ایمان منور قبول  
 بنیر کوه بارخ جود و عدت بنیر  
 بجز عا حق و لغو را مقور کن  
 بنان که کما هو ناس مانه خنک  
 همه و ارج و جفا بد کرد او قبول  
 کس ندانند قدرش جز آنکه میبندند  
 مگو نه قدرش در وزن و کد مکنجه  
 ستایش نعم او است بر تیر کفار  
 نه خدا و است هم مرکز آن مکه  
 اگر نه باطل بود و جود و جوش  
 اگر اقل علم ام میبندد  
 محال است که ابع بعد از او بر  
 اگر غضب عا کفایت بر کوفون

بهر اوست نفس با نغز و الاصال  
 بهر او که صبا لبیت صلصال  
 لبون او بونو با از خنوبت نبال  
 هم از رعایت او نغمه در در و خزال  
 هم او مهور و مهر و عقاب احوال  
 معنی او شبانه مویس و منها ل  
 بهر عیش صد کوه کمر از مقال  
 و در بیست بلیق از نفا خرد طلال  
 بجز حمد و آتش نیا زید بهال  
 لب او بفر تا که است سبع طولال  
 نفا سر نینو زنده ام اعال  
 عا عا در و مینور عالم نفال  
 بشر لمانند از صیف اعال  
 نغز و عقود فوان و بر جوبال  
 در به نور نغز سینه اعال  
 نجان که نرا به دعاش کلال  
 بیس لبونه کمان و فوس کربال  
 کز آتش بر تر بود لب سوال  
 ه هست بر نغز را اندازه عدوال  
 نایش گرم او است بر تیر آوال  
 بر نغز بود زان فزغ بود جمال  
 کجا بچو سینه از زمین مهال  
 کجا بدید هم آرد حلام عدال  
 بر همین است و دانه رها بر کوال  
 نغز نغز کس نغز آری نلال

ایام هر روز خلاصه اجلاس  
 حدیث روح من و حضرت جان ماند  
 چگونه نیتت باز ماند آنکه بسوز  
 اگر بوی تو اندر حدیثت سخن  
 مراد قات عدلت در فرشته حق  
 بهلر در نرسد و در نه به نور الهان  
 تو که از تو بگو گایات فرودها  
 تو نورانی منم آسب که توفیق  
 لکن نه فیض تو اولو مدد بهر  
 تو که در سینه آن به اوست فیض  
 اگر که در وقت تو خورشید کبار  
 خیا که در آنم لطیف حسی سخن  
 در بیغ از آنکه نه در پدید رسید  
 ز صورت بسوزن بوی الهان کین  
 چه میشد از بس همه بهره بنوع  
 هم از آن منت علم و هم از آنست عمل

ای و خدا ارسله اقبال  
 هر مورخه عمر آو بود در حال  
 تیز منند به از خال لبش خال  
 خدا نیز از نورش نهام لبش خال  
 گفته هر یک که بگویم و بگویم  
 غنیمت دار هر یک که بگوید  
 تو که از تو بگو روزگار در نوال  
 که خسته بگو بگویش بر تو خال  
 بخوشه اندر بگویش نهامش خال  
 هم از تو بگو عمر را بر تو خال  
 غیب نه فرج گرفتن بگو خال  
 در نغمه ظاهر لکن در کجای خال  
 در نطق و بیان در نطق خال  
 بپشت از آنکه در نطق خال  
 زاب علم با بر بگو خال  
 مبنی نور جهان در نطق خال

کنند از عدالت نور و انصاف عدل و مناص است بر امت و ولایت آنحضرت سلام الله  
 و در تقی است تقی خیر من قلب و در نور دیده سنان و سنان که در  
 که شکیف القدر از شیخ مفید غیر القدر الیه فی قوله و بعد از ابو الحسن موسی کاظم بر سر ابو حسن  
 عظیم بود از صفی علیها السلام نام و بیست و نه همان است به آنحضرت بگو بر راست آنان و  
 ابر است نام موسی علیهم السلام نعت و تقدر و ظهور علم و صلح و روح و اجتماع و فاضله عامه در  
 حصول این صفات از اوست آیت و معرفت این آن است که در آنحضرت تصور بگو و نیز  
 بسبب بیعتش بود و الا گوهرش بر آنکه در بود از او نام است و در صفات و این است آنحضرت  
 که در فخر از دیگر آنان و ابر است تو افکار و آیت از علم بگو و بهر است عدالت این  
 از خطبه در آن میگردد که خیر بگو بگو چنانکه گفت آنحضرت عدالت است که در این علم بر خطبه

...  
 ...  
 ...

چشم در عیان

از تو سرور است در حضرت الهام رضا علم در آیدم و ابر تو در انوار کبری  
 در هر وقت است از آن آبشار غار تو فر که بگویم نامت بر دولت بارش  
 بریزم آن حضرت از رخ کار مشع در زرد و فر تووار حسن آنکه بنامش عرض کنم  
 از هر امر موافق میگوید در دولت تو آسبیم مکره میماند در رخ با جویم  
 ز صوم تو جز آمنت و او نیز آفاق با جویم تو کس نه در روزم عرض که طوین  
 اینم تعال اما سمعت الله عز وجل يقول من كان يؤمن بالله واليوم الآخر فاعمل  
 عكاف صالحا ولا يترك لبيادة من احد او مومرا منه به قول خدا عز وجل  
 فليس له من بعد ذلك حيلة و در کار تو بگو امید و از بس عمل صالح  
 و در عبادت تو بر شش سرور در کار تو کس بگو تر بگو کوله و لها ان اذا  
 انوضا للصلوة و هي العبادة فاكفره ان يفرح فيها احد و بنسب بر این  
 در عبادت خداست و هنوز هم بر سر و مکره میماند در این کوار احدی  
 شریک تو را هم فرود لکن در این طلب لطیف است و بهر که میتوان بگو  
 و آن این است در آن نوع عبادت در آنکه هر مسلم الم علیهم اجمعین مقومت  
 دارند کدام کسی متولد بددت و سرالت حمد یا اندر جان در از عبادت بار  
 آنها کفایت و هر چه و نده است کدام کسی بوقامت و اهداد آن مقام است  
 و اگر این عنوان در میان دیگران هم بر کعبه است بخت اتفاقا و اهدا کعبه است  
 تراست آیت است و لطیف منور است اگر خند در عبادت خدا کفایت  
 ادب و عظمت حضرت رب العزة بهم و تر بگو بگو چه بر آن و نور اهدا است  
 در روضه کاف از آن بر بنان سرور است در کفایت ابوالحسن از صفی علیهم السلام  
 که در آن لایم در ارون از آنکه بر بند خداست و بر شست در تو خلیف بگو  
 در این امر غیر در امت لادت ماهر و در مجلس بدت جلوس فرمودند بنده  
 از شمسارون خون فرود هر مکه فعال جباری علی هذا ما قال رسول  
 الله صلی الله علیه و آله ان اعدا ابو جهل من راسی شعرة فاستبد  
 انی کنت نبی و انا اولکم ان اعداها من من راسی شعرة  
 فاستبدوا انی کت باجماع و صوم دلیر توانند بر این کوار کلام رسول الهام

...  
 ...

...  
 ...









و بطریق غیب روایت نموده است، چنانچه توهم خود سبب ملک حلف نغزل و راجع است  
 خود که در قول خداست که آن گفته الله علیه ان کان من الکاذبین بنظور است و طبع  
 سنن اینست که اکثرت سوگند بقول خود را که عین اصدق است و نغزلت او برین  
 سیه خویش بعضی قرابت با رسول خدا صلی الله علیه و آله مدعی الفصاحه است و اب حسن  
 داعی صلی الله علیه و آله است و این مطلب مذکور است که قرابت هر دو با خداست و در هر دو  
 در هر دو صورت فلازم کمال و رعایت تقیه نیست و مجرب علیه الرحمه است که  
 فرموده در این مقام، اندر آن جهت است که در وقت رسالت و در وقت حج خدا سوگند  
 و حج او بطور درستی است پس ادراک معجزه خود و خودت که در کلمات خود دانسته  
 در کتاب خضای از عین مذکور است که از حضرت امیر علیه السلام از تقیه چهار است از آن  
 تقال بین المکروهین زود در این امر بن که در بین مکروهین است بعضی کم فروع و اولاد  
 فر در این کار مکروهین عینانم بفرقیه حلاله سوگند و در زمان خود سوگند و در هر دو  
 تقال بنی بوعت الله اما تعرف ان الله عزوجل کرمه الایمانه فیکرمه الایمانه  
 تقال والذین اذا اتفقوا لم یستفوا ولم یفرقوا و کان بین ذلک قواما و هو اول  
 جنین است عین امر بین مکروهین است خدا رحمت کند سوگند دانسته خدا عزوجل را  
 نیز زود سوگند کرده و آقا نیز یک کرم سوگند که بخیر است سوگند دانسته و در وقت  
 آنکه هیچ اتفاق نیاید براف زودت و از قدس کاب و زودت و آقا نیز یک کرم  
 نیز و از فراط و قوطیه است بلکه بعد و میان دور کار که در این امر است با بیجا  
 کفا بداند و نیز در حال از سلیمان بن جعفر خجیر مرو است که امیر علیه السلام از رسول  
 خدا صلی الله علیه و آله روایت کرد که نقلوا من الغراب حیثا کانت استشارة  
 بالسفاد و بکوسه فی طلب الرزق و حذیثه در این عرصه و اولاد که در وقت  
 سفاد الغراب سفاد دیگر مغز بر جبین است بر با هم بعضی دیگر در این عرصه  
 یک پوشیده که آن یکبار هر خواهر بر با هم بر بگردد و دیگر کور او در طلب رزق نیز در این  
 اول وقت سو با طلب رزق زیرا این حالت سوگند رزق با رها است و دیگر  
 بر نیز کون او بعضی است که ط و بر نیز از کرمه و مخیر در آن سفاد از عین  
 دلالت از بدین امرام رضا سلم علیه مرو است که فرمود ان الله عزوجل امر

العالم  
تنقیح  
۱۲

الغراب  
نقل  
من  
تفصیلا

نوع  
کلام  
بر  
مکلفه

بلاغه

بلاغه مقرون بها ثلثه تدخر فی امرها بصلوة والذکره فمن صلی ولم یؤکد کما یقبل فینه  
 صلوة و امر بالشکر له و لوالدین فمن لم یشکر والدیه لم یشکر الله و امر بالقیامه  
 الله و صلوة الریح فمن لم یصل ریحاً لم یسئ الله عزوجل من خدا تا به خبر از فرمود  
 هر سه چیز که آن معون است نیز سر و طاعت به امر که به نیکو بداند باز که آن که در  
 زکوة و غیره آن اول پس هر کسی نماز کند او و ادان زکوة کند از جنین کسی نماز کند بگوید از فرمود  
 یکبار که در نماز او و در نماز او و ادان زکوة کند از جنین کسی نماز کند بگوید از فرمود  
 سخن نغزلت که در هر دو صورت خدا سوگند کار که و صلوة ریح نغزلت که هر کسی  
 صلوة ریح نغزلت که در هر دو صورت خدا سوگند کار که و صلوة ریح نغزلت که هر کسی  
 امیر زود سوگند کرد و در هر دو صورت خدا سوگند کار که و صلوة ریح نغزلت که هر کسی  
 ذالیه است من المردة ثلث منها فی الحضر و ثلث منها فی السفر فاما التي فی الحضر  
 فتلک و کما یاب الله عزوجل و عماره مسلما جید الله و اتخاذ الاخوان فی الله عزوجل  
 حل و اما التي فی السفر فیدل الزاد و حن الخلق و المناج فی غیره معانی الله  
 رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودت حضرت از جمله مردت است سه چیز از این  
 حالت حضرت است و آنست که در هر دو صورت خدا سوگند کار که و صلوة ریح نغزلت که هر کسی  
 که سفاد غراب و نیز در هر دو صورت خدا سوگند کار که و صلوة ریح نغزلت که هر کسی  
 در راه خدا عزوجل و نیز در هر دو صورت خدا سوگند کار که و صلوة ریح نغزلت که هر کسی  
 و آنست حضرت در هر دو صورت خدا سوگند کار که و صلوة ریح نغزلت که هر کسی  
 سفر از بدین زاد و تو شمس فرخ منفا هست نموده در وقت نه و دیگر بگویند نقلی است  
 نیز هیچ طر ایضا اطلاق بگویند که در این حال به ملحق نمیکند و دیگر  
 مزاج و خوف مخوف در غیر صفت است چه این نیز علم است تا خلق و با پس  
 هم سفر است در کتاب شمال از عمر بن خالد از حضرت ابوالحسن الرضا علیه السلام  
 مرو است که لا یسئ الذی یل ان یدع الطیب فی کل یوم فان لم یقدر علیه فینم  
 و یوم فان لم یقدر فینی کل یوم و لا ینع ذلك من مرد و سون نیست  
 اسمع طیب و بر خوش می رود هر روز فرود که از این غیر از او آن است هر روز آن  
 گار با برود و اگر بر این کار نیز با یک روز با برود و اگر بر این کار نیز

نوع  
کلام  
بر  
مکلفه

نوع  
کلام  
بر  
مکلفه

مستقیم  
در کتاب  
در باب  
در باب

در است خفته بر بر عبودیت کند و توانی کار فرودار و هم در آن که در سلمان  
مروست ۱۰۱۵ م رف عبد الله بن فرج وصل لیکه اجدی و عشرین و لیکه  
و عشرین مائة سکره تقری فی کل سکره الحمد لله و کل هو الله احد عشر آیت  
میزور بر شب است و یکم و شب و نیم سکره است تا سکره در هر سکره سوره حمد  
باید و قول هو الله احد سوره و آیه و است کنه راجع حروف که مخفی است معلوم می  
شود از این لایح در میان شیخ در است اظهار آن است در است که نور نظر  
است خفته چنانکه در دلالت نیز اینهم نیز جهت مراعات و توفیق با آن در است  
قدر است و به در آن کتاب از حسن بن علی الوش از حضرت امام رضا از پدر فریاد  
صلی الله علیه و آله مروست لما استری فی الی السواء مراتب سراجا متعلقه بامر  
لینک و سراجا الی مراتبها قلت لها کما بینک و بیننا من ابی فقال تلحق فی این  
ابا عمر ضار صلی الله علیه و آله فرمود میسویان بر هر کس که در هر سکره در هر  
او خفته تا از هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره  
فصل است که در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره  
و تصویب است در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره  
و از این سخن در در میان حال حضرت امام زین العابدین علیه السلام که در هر سکره در هر سکره  
است در آن صحت و عید از قهر از قهر نیز که از حضرت امام رضا علیه السلام  
مروست من لقی فقیرا متلما سلم علیه خلافت سلامه علی النبی لقی  
الله عزوجل یوم القیة وهو علیه غضبان امام رضا علیه السلام فرمود که  
ملاقات نما فقیر مسلمان بود و بر آن که فقیر مسلم که هر قلدق اندر هر سکره  
توانی نما فقیر در هر سکره و خضع در میان غر و فقیر تقاضی کند خداوند  
روز قیامت ملاقات نما در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره  
ذکر در حدیث امام رضا علیه السلام با درون است

توفیق

توفیق

توفیق

توفیق

توفیق با درون است خفته بر بر عبودیت کند و توانی کار فرودار و هم در آن که در سلمان  
مروست ۱۰۱۵ م رف عبد الله بن فرج وصل لیکه اجدی و عشرین و لیکه  
و عشرین مائة سکره تقری فی کل سکره الحمد لله و کل هو الله احد عشر آیت  
میزور بر شب است و یکم و شب و نیم سکره است تا سکره در هر سکره سوره حمد  
باید و قول هو الله احد سوره و آیه و است کنه راجع حروف که مخفی است معلوم می  
شود از این لایح در میان شیخ در است اظهار آن است در است که نور نظر  
است خفته چنانکه در دلالت نیز اینهم نیز جهت مراعات و توفیق با آن در است  
قدر است و به در آن کتاب از حسن بن علی الوش از حضرت امام رضا از پدر فریاد  
صلی الله علیه و آله مروست لما استری فی الی السواء مراتب سراجا متعلقه بامر  
لینک و سراجا الی مراتبها قلت لها کما بینک و بیننا من ابی فقال تلحق فی این  
ابا عمر ضار صلی الله علیه و آله فرمود میسویان بر هر کس که در هر سکره در هر  
او خفته تا از هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره  
فصل است که در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره  
و تصویب است در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره  
و از این سخن در در میان حال حضرت امام زین العابدین علیه السلام که در هر سکره در هر سکره  
است در آن صحت و عید از قهر از قهر نیز که از حضرت امام رضا علیه السلام  
مروست من لقی فقیرا متلما سلم علیه خلافت سلامه علی النبی لقی  
الله عزوجل یوم القیة وهو علیه غضبان امام رضا علیه السلام فرمود که  
ملاقات نما فقیر مسلمان بود و بر آن که فقیر مسلم که هر قلدق اندر هر سکره  
توانی نما فقیر در هر سکره و خضع در میان غر و فقیر تقاضی کند خداوند  
روز قیامت ملاقات نما در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره در هر سکره  
ذکر در حدیث امام رضا علیه السلام با درون است

توفیق

توفیق

توفیق

توفیق

عرض لک و جعلت خلافت بکرم و از فرمودت بزرگوار حضرت کوه تو نیز بگو  
 در بیان تریدان تو بجز طالب آیت ز تو مقام او و صفی نفس کار به نفس  
 امام رضا علیه السلام ز قولن قد قاله غیره امام رضا علیهم السلام رسول الله علیه واله  
 لک لکرم حقه که تهر نیز در برین مردان از قول الامام علیه واله ز صفت حضرت  
 لا اخرج عجب بر نفس تو کبر قال کوفت علیها فغضبنا ان رسول الله  
 صلى الله عليه واله انا انما هو له قد قال رسول الله صلى الله عليه واله  
 ان حدثت من قبله حدیثه فانا لذات کذا قلت اول اینه من پیام رسول الله  
 صلى الله عليه واله اذ ایت اینه ای که ان حدیث حدیثه من قبله در  
 فانا لذات ز قولن بر نفس تو کبر ایم من بر آیم به رسول خدا علیه واله  
 ابولعب در حضرت در آمد و اکثرت سوخته و بیم کار ز قولن از جمله  
 و اندک جهت و خواره بر زو که فرجه کوه کوه من تو را ز بر زار ز اول آیت  
 و عدل تو رسول خدا بر این رخ شکر بهت نمود کوه در آن وقت است میهن بود نیز  
 بین آیت و من اول حضرت ه در بر این رخ شکر است امام رضا علیه واله  
 ا دون فدیته بر زو افتردیون زان بین حین می کرد ان عرض لک کوه که ان  
 ط هر کوه با بکرم خود است ام رسیده ام غیر که این سخن سو فانی کوه و با و من  
 بر تو را ز با هم سو پیش می گوید که قال کنزین ما ذا انوید ان اکتف  
 الی اخرن ما قول لک انی انما و انت کت به شیء لیس هكذا نسج رسول  
 الله صلى الله عليه واله فی اول امره انما قال ذلك لا لقلبه وهو البده من  
 شق به تعد صفتهم به دون الناس و انتم سقودون الامامة لمن كان  
 قبل من الابی و تقولون الله انما یخ علی من مؤسبی ان یخیر ان ایه  
 فانی لا اقول فی ان اول ابی انما نلف انکم فی ان ادعی انیه  
 حق و لکان حقیقا ام رضا علیهم السلام فرمودند از حضرت زین العابدین علیه السلام  
 لا اعلم تو ان است در فرموده اول از شد نم دلیر است کجوم فرام زان من هم  
 در حقیقت بر نه با ان کار از قائم حزم در است کوه رسول خدا علیه واله  
 امر نوبت بر این نس نبوه است بلکه رسول خدا را بن با ابد و عیادت و سال و موافق

نمود در میان

خود در میان من و کوه تو من روزی بر ارجح می نمود و تا بر آن حضرت است  
 مردان بر که شد نیز به است و بر کوه که در عین مور منحرف است غیر سخن ام که مردان  
 زنده است و صفی آنکه از من بر بن زان در دیده کجوم فرام زان من هم کوه که ان  
 کوه هم بود در دیده کجوم بود زنده است اگر زنده که بود زنده بود و کوه زنده  
 به به به بر زنده و نقشه جعفر و من از اظهار ان امر معروف است و از آن دعوی ز من  
 به است کوه که ان کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم  
 من که با کوه که ان کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم  
 رضا علیه السلام امر است سو در وقت کوه و به حضرت اکثرت مرتبه آن نفع و عدل  
 و اعباد اکثرت علم اعم نیز بر کوه که ان کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم  
 کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم  
 و حذر بر این بر آمد و اکثرت ان کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم  
 و بر آن حضرت کوه که ان کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم  
 زو که من هم کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم  
 علم اعم است و کوه که ان کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم  
 از شد مرتبه از شد اول هم بر فرسخ و امام رضا علیه السلام نیز مرتبه بر فرسخ و فرمود  
 ما بعد الذامر و اقرب القاء یا طوس سبحانی و ایاة غیره است  
 در وقت ملاقات از طوس ز من که فرام نه ز مو داد و غیره و کوه که من هم  
 یک کوه که ان کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم  
 انکه بر مسور و دنیا و حیرت در دنیا و انکه که من هم کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم  
 حین علاقه یافته است در قباد و فریون طوس کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم کوه که من هم  
 ابو اهلست بر فرموده است امام رضا علیه السلام روزی در منزل خویش در کوه که من هم  
 تا که رسول خدا در آمد و عرض کرد فان امر المؤمنین و ما و طاس  
 اکثرت بر این و من زو یا ایا اهلست بلای خودی فی هذا الوقت الال الایة  
 فوالله لا یلیتک ان یعل فی سیمان الیها بکلمات وقت الی من جدی

حضرت

حضرت

حضرت



نزله در لبت در لبت مرتبه فقال عليه السلام يا ابا الصلت ان الله تبارك  
 و تعالي فضل نبي محمد صلى الله عليه واله على جميع خلقه من النبيين والمرسلين  
 وجعل طاعته طاعته وما يقته من الله وما يات به في الدنيا والاخرة من الله  
 فقال عز وجل من طبع الرسول فقد اطاع الله وقال ان الذين يتامونك يا ايها  
 الله يد الله فون ابيهم وقال النبي صلى الله عليه واله من طاعني في حيايت  
 او بعد موتي فقد طاع الله تعالى ودرجته التي صلى الله عليه واله في الجنة ارفع  
 الدرجات من طاعته في دمر حبيبي في الجنة من منزله فقد تبارك الله وتعالى  
 امام رضا عليه السلام فهو ابراهيم صلوات الله عليه من نبي محمد صلى الله عليه واله  
 تبارك تبارك ان يكون كونه في الدنيا وما بعد الموت في الجنة ودرجته في الجنة  
 وما بعد الموت في الجنة من نبي محمد صلى الله عليه واله في الجنة ارفع  
 الدرجات من طاعته في دمر حبيبي في الجنة من منزله فقد تبارك الله وتعالى  
 امام رضا عليه السلام فهو ابراهيم صلوات الله عليه من نبي محمد صلى الله عليه واله  
 تبارك تبارك ان يكون كونه في الدنيا وما بعد الموت في الجنة ودرجته في الجنة  
 وما بعد الموت في الجنة من نبي محمد صلى الله عليه واله في الجنة ارفع  
 الدرجات من طاعته في دمر حبيبي في الجنة من منزله فقد تبارك الله وتعالى  
 امام رضا عليه السلام فهو ابراهيم صلوات الله عليه من نبي محمد صلى الله عليه واله

فان يذكروا فضل الله وفضل رسوله صلى الله عليه واله من انهم استجابوا له والذين يظنون انهم آمنوا ولم يمتدوا الى طاعت الله فليظنوا انهم لم يؤمنوا الا وهم وهم

فان يذكروا فضل الله وفضل رسوله صلى الله عليه واله من انهم استجابوا له والذين يظنون انهم آمنوا ولم يمتدوا الى طاعت الله فليظنوا انهم لم يؤمنوا الا وهم وهم

فان يذكروا فضل الله وفضل رسوله صلى الله عليه واله من انهم استجابوا له والذين يظنون انهم آمنوا ولم يمتدوا الى طاعت الله فليظنوا انهم لم يؤمنوا الا وهم وهم

فان يذكروا فضل الله وفضل رسوله صلى الله عليه واله من انهم استجابوا له والذين يظنون انهم آمنوا ولم يمتدوا الى طاعت الله فليظنوا انهم لم يؤمنوا الا وهم وهم

عن ابان بن عثمان

در کتب در حدیث و ابراهیم است با بر خیزدین دعوت بر من امان در جواب آن معلوم است  
 که کاتب است با او که ازین سخن با بر او با بر خود سخن است با او بعد از آن  
 و در آن کتاب در حدیث که حضرت موسی و خضر وقت که حضرت امام رضا علیه السلام  
 با بر او در آمد و فرمود و کما و فرمود و کما و فرمود و کما و فرمود و کما و فرمود  
 او این سخن بود که حضرت موسی و خضر وقت که حضرت امام رضا علیه السلام  
 بعضی این سخن است که حضرت موسی و خضر وقت که حضرت امام رضا علیه السلام  
 نوشت که حضرت موسی و خضر وقت که حضرت امام رضا علیه السلام  
 که در آن کتاب است که حضرت موسی و خضر وقت که حضرت امام رضا علیه السلام  
 او این سخن است که حضرت موسی و خضر وقت که حضرت امام رضا علیه السلام  
 حضرت آن کتب است که حضرت موسی و خضر وقت که حضرت امام رضا علیه السلام  
 که آن کتب است که حضرت موسی و خضر وقت که حضرت امام رضا علیه السلام  
 الطامحه فابا و بر یقضاها سماعة ان يستغنی عنها فلا یجد لها موقفا اذا جازاته  
 نیز است که حضرت موسی و خضر وقت که حضرت امام رضا علیه السلام  
 قدرت و پیشتر است که حضرت موسی و خضر وقت که حضرت امام رضا علیه السلام  
 شود موقت بر قفسر آن نماید و اگر چند در کتاب حضرت این حدیث است که حضرت  
 موقت در زنده رکلام اهل حدیث است که حضرت موسی و خضر وقت که حضرت امام رضا علیه السلام  
 فانه معلوم است که انیکه امیر علم الهم بهم نور واحد باشد و اقلق و اقلق  
 است که حضرت موسی و خضر وقت که حضرت امام رضا علیه السلام  
 و طلق ثروت و بخت را هم بیکر آنچه نام این مطالب و اظهار این مطلب هم به هر دو است  
 ترتیب است که هر طریقی اظهار نمودند و هر چه حضرت و کبر در سخن از کبریم  
 هواد مردم است که حضرت موسی و خضر وقت که حضرت امام رضا علیه السلام  
 کزین که از کوفه فرزند و فرزند از آن است که در کوفه موالد شد بفرمان با او بر پناه است  
 حکمت و در اثر او را و چون حدیث را از ابو موسی است که اولاد و شرویات و  
 عطیه است که در روز نهار، مانند لبت هر کس است پس با منبر بر کثرت امام رضا علیه السلام  
 بخشد و هیچ در آن کتب است که آن نعمتها در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

در حدیث  
 در حدیث

در حدیث  
 در حدیث

در حدیث  
 در حدیث

در حدیث  
 در حدیث

در حدیث  
 در حدیث



سنان خسته بگذرد لبها سوزان و لب برانچیز و بنابر دین کار با نکت و لوازم خود بود روز  
 یکم در آن روز آن کفرت بر فرج نم آید هر آن کفرت سوا که تو به فرموده عبد الرزاق عیسی حج و حج  
 برابر عبد الرزاق عیسی حج بود در فرج نیست به نام جمله سوا که گوییم زنه سوزان و در  
 و کثرت نام ترا فخر و او در بایست به نام برد و تو یک بوی روزگار بر نهادی و بر  
 وقت از احوال حضرت ام رضا علیه السلام از او پرسیدند که گفت من خیر از آن کفرت می دانم  
 سراسیمه تر از ستمم و فلیتس لم یجوز غیر من و در آن پس کلامی که گوییم که  
 و چون بگویم فرج نماز بر باد ان با کثرت در اول وقت نماز را نگاه در نگاه کنوا ان  
 بسبب هر که کثرت نماز بر او کرده و نماز را با کثرت بر آن نگاه بدارند و در اول وقت  
 نماز را شسته و بر نشسته و بکنس سوزان و بزرگ و کوچک آن نیز در نماز در آن کفرت  
 صادر شد و کفرت با مردمان خرد و امان نکر کثرت و است و آنکه نطق فرموده بجهت  
 عظیم علیه السلام که تو میزیده می گوئی که نیست و فرزند و در دهان روز که به عبد الله  
 تم با او قرار ملامت پس از من آن لغوی فریاد از کعبه الهی و چون شرح خالو عیسی  
 عیسی بن جعفر و جعفر روزی تو عظیم شد و از آن کثرت که گفت آمد و بجهت گفت و در  
 با فرج عیسی عظیم گفت در نماز است میز با او قرار ملامت فریاد از کعبه عیسی بن جعفر  
 گوشت یا عیسی بن جعفر یا سلسله العذرا و اساوله حسین بک التوهر لوعذر لعل  
 بنام آن چنین فرموده از عذر زینت است با کثرت انان بچکانه که در آخر حجة بند و سینه  
 کثیر تر گفت است و اگر فرج بنام کثرت است میوان و است که و حال آنکه با کثرت  
 کثرت است با او در کار و در بفرج و اسام عیسی مرتبه است بر فرج و او غیر که کثرت  
 کثرت با او در کار از کثرت تو با او و تو به فرج بنام کثرت و کثرت است با کثرت  
 چون فرج می گوئی که کثرت است یا کثرت است یا کثرت است یا کثرت است یا کثرت است  
 و فرج بنام کثرت است روزگار با تو به کثرت است و در بفرج عذرا عیسی  
 می گوئی که کثرت است و در آن نیز کثرت است در کثرت است و در کثرت است و در کثرت است  
 دیگر در عیون چهار و کار از کثرت است ای الفکر مروت است کثرت است و در کثرت است  
 کثرت است با کثرت است و کثرت است سوزان بنام کثرت است از نگاه به و با کثرت است و کثرت  
 بر و کثرت است و با کثرت است سوزان بنام کثرت است کثرت است و کثرت است و کثرت است

در کثرت است  
 کثرت است  
 کثرت است

روزان سوزان کفرت است نام تو را و در بنام از بنام از بنام طبه نام و کثرت است  
 و کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 و کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 از بنام کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 بجهت کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 صدراعظم علیه السلام و آل او در کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 و موکثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 و نماز گاه خود بزرگ و جعفر خورشید و نور بزمین و نور در سینه سوزان کثرت است با کثرت است  
 و در کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 و توحید و است و کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 و در هر روز کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 قوت بخواند آنگاه زبان بدان بر کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 نظر با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 خود کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 و کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 هو الله احد بخواند هر روز کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 قبل از کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 اذان با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 بجهت کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 و کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 که عیسی کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 سه رکعت با اذان و اقامه و قوت در رکعت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است  
 صدراعظم علیه السلام و آل او در کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است با کثرت است

روزان کثرت است  
 کثرت است

روزان کثرت است  
 کثرت است

پس از آن بر سر یک برافروش و تخریب کن تا مار سینه و اهدا رکعت نماز به سنگ در چهار رکعت  
در رکعت نهمه قبل از کوع و بعد از اوقات قنوت بگذراند و در رکعت اول از پنج رکعت  
سوره حمد و بعد از آن تا ایاها العاقون و در رکعت دوم سوره حمد و بعد از اهدا در آن  
در رکعت یکم حمد و بعد از اهدا در وقت فرسور و بعد از تسبیح به تعقیب شد و آنچه در  
خداوند تسبیح را تعقیب نماز است بمب در بر سر کسی از آن نظر از حضور آنگاه چندان  
در وقت فرسور از شب تویک تکلیف بشدت بر که شکر محراب آن بار شد و نماز عین بیک سو  
بچهار رکعت بمیان هر دو در رکعت دوم قبل از کوع و بعد از اوقات سوره قنوت بخواند  
و بعد از آن بعد از آن در وقت که بملا صدراع و تسبیح و تبحر و تلمذ و تبحر او حمد آنکه خداوند  
مراست و بعد از تعقیب کینه شکر رکعت آنگاه پنج رکعت قنوت میسر شد و بعد از آن  
میسر شد تسبیح کلان و تبحر کلان و تلمذ کلان و تبحر کلان بر سجد است آنگاه بمواس  
مرفوض و از آن پس در حضور سجده و نماز شکر مراد الله و در رکعت فارسیه  
و در هر دو رکعت سلام رکعت و در رکعت سیم از آن بر پشت رکعت در هر رکعت یک فقره  
سوره حمد و در وقت سوره حمد مراد الله بخواند آنگاه در رکعت نماز سجده و بعد از اطلب است  
پس بعد از رکعت سلام بعد از هر دو رکعت در رکعت نهمه قبل از کوع  
و بعد از اوقات قنوت بخواند و آنچه بعد از نماز تسبیح چهار رکعت آنگاه در وقت  
پنج رکعت یکی است و در رکعت اول یک فقره سوره حمد و سوره حمد و اوقات فرسور  
و در رکعت دوم سوره حمد و بعد از آن الله ان سو فرود خواند آنگاه بار میسر بود  
رکعت نماز تسبیح بار میسر بود و در هر رکعت از آن در سوره حمد و یک فقره حمد و بعد از آن  
سوره حمد بخواند و در رکعت سوم قبل از کوع و در اوقات قنوت بخواند و تسبیح  
سلام بعد از اهدا در یک رکعت نماز و هر که نیست و در آن قنوت بفرمود و در آن  
رکعت یک فقره سوره حمد و سه مرتبه سوره حمد بعد از اهدا بخواند و بعد از اوقات  
و قبل از اوقات بر تیسالی سویه فرود است فرمود و در رکعت و در وقت از کوع و بعد از  
اوقات اوقات بود قنوت بخواند اللهم صل علی محمد و آل محمد اللهم اهدنا  
بین هدیت و عاقباتین عاقبت و قولنا آمین توکلت و بانک لکن فیما  
احسنت و بناتر ما اقصت فانک تقضی لا یقضی علیک انک لا یتدل

صلوة الیوم

صلوة الیوم

صلوة الیوم

صلوة الیوم

من و آید

عن و التیت و لا یفر من عادتت مبارکت ربنا و ما انت آنگاه بعد از سه مرتبه مرفوض  
استغفر له و بعد از آن تسبیح استغفر له و بعد از آن تسبیح استغفر له و بعد از آن تسبیح استغفر له  
خداوند تسبیح تعقیب بخواند و تسبیح تعقیب بطریق غیر مسیده باشد و تسبیح تعقیب  
پس بعد از رکعت اول سوره حمد و قنوت آنجا که فرود در آن سوره حمد و بعد از اهدا  
تسبیح و تسبیح بی طالع میسر اذان و اقامه رکعت و در رکعت نماز بعد از اهدا بمیان هر دو  
و به تعقیب جدول میسر سوره آفتاب طالع رکعت آنگاه بمسیده شکر رکعت میسر است تسبیح  
بند رکعت و چنان بود در وقت نماز و پس در رکعت اول سوره حمد و آنجا  
اترند و در هر دو سوره حمد مراد الله در وقت میسر شود و در نماز بعد از ظهر روز  
جمع در آن نماز سوره حمد و سوره حمد و در وقت قنوت بخواند و در نماز عین بیک سو  
در رکعت اول سوره حمد و در نماز سوره حمد و تسبیح استغفر له و بعد از آن تسبیح  
و در نماز بعد از روزی شب و تسبیح استغفر له و در وقت قنوت بخواند و در وقت  
سوره حمد و بعد از آن تسبیح استغفر له و در نماز عین بیک سو و در نماز  
بعد از رکعت اول تسبیح استغفر له و در نماز عین بیک سو و در نماز  
عین بیک سو بخواند الله و لا اله الا الله و ذکر قنوت آنکه در وقت  
نماز استغفر له و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له  
الاکرم و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له  
و در وقت فرسور و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له  
نماز خطا فرسور و در وقت نماز و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له  
در هر رکعت بار بس و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له  
فجر سوره در فرود و در هر رکعت تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له  
چیز کار بخواند و بعد از نماز در وقت فرسور و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له  
الله و الحمد لله دلاله الا الله و الله اکبر و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له  
ندیم در آنکه در وقت فرسور و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له  
خطاب دعوت نهاد بجمعه رهبر بنی ایشاک هر که آنکه در وقت فرسور و تسبیح استغفر له  
روزه نماز عین بیک سو و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له و تسبیح استغفر له

فردا نماز قنوت  
در هر رکعت تسبیح  
در هر رکعت تسبیح





۲۷  
را بر روی دست مغز زمو که است و العلم عندهم قال ویدر که بار بر روی آن  
حضرت در آن کف هم در یک کتب فرمود که روزی آن کلاه و آن کلاه  
بوی که آفتاب است غلغلان هو بولاری آن و بکران بر مده خوش جاب  
هوا مکن عین که در آن نم لکه بر این عین است مده عینا معرفه که است  
مغز آن بن رو، بگفت بر یک جوان خواند فقال علیه السلام ان الرزق  
تبارک و تعالی واحد و الایم واحد و الایم واحد و الایم واحد  
ایم رضای علم فرمود که در کار هر یک و مادر یک و پدر یک است نه از دست آدم و  
خواجه و مکنه است بگویند هر کس بحسب کردار است در اهل کاف از کرم  
عبد الم بر روی ام رضای علم الرزق زمو که یون الرزق یصل بر وجهه یون  
قد بقی من عمره ثلث سنین فیصیرها الله ثلثین سنة و یقول الله ما یثاب  
مغز جان من خود بر خود ریح و خویث من کار او و او از عر او سالی بهار  
مده و فزار آن سبب عمری و سوسر سبب مقله و مکنه فدار بر نه بخوابم در  
آن که از حضرت ام رضای علم فرمود که در زمو حضرت ای عهده علم فرمود  
صل بر حیک و کوی بر من من ماء و ایتصل ما یصل به الرزق کف الاذنی  
عنها و صلی الرزق منبأه فی الاصل یصل فی الاصل من صدره کما کذا الرزق  
یک مرتب آب من و برتر و برتر من صدره ای من قبول که وضع اذنت  
و از راز است از آن و صله ریح اصل و ای مقله و در میان امر و غیرت  
و سر مقله و یدر و اهل کاف از متمرکز غلغلان بر روی در حضرت ایمن  
الرضای علم الرزق من کوم در حق بر و مادرم در هر صله عارف کفی باشد دعوت  
بکنم زمو اذع لها و صلی عتقا و ان کانا حین لا یقران الحی فدارها فان  
فان سئل الله صلی الله علیه و آله قال ان الله یثیب بالرزق لای  
بالعقوب من رزق ان یقران کما فریک و از جانب این و کوار انما تصدق من  
و اگر زنده باشد و حق بولت سنه، این نیز کار که بر بولت انما علم و ام  
فرمود است نه بر جعت ببولت نه ام نه بولت و عقوب و از ریح کلم ام علیه  
ایم حین بر بر کله و دست ریح فدار آن در دست هم آن که آن بزرگ در آن کار

کتاب الایم  
در ریح

کتاب الایم  
در ریح

کتاب الایم  
در ریح

کتاب الایم  
در ریح

کتاب الایم

مستی عیون است عظیم است حرم عدم عرفان کجی جز از ریح همان بدار کله و بر روی  
آن بر جان ریح و عارف از ریح است این معنی است که اگر بخور ایام فرموده دعای  
در کتاب شایب از محمد بن عیون قطیض سلو است و عیون بر آن سو در امر حضرت رضای علم  
جمله فیدر ریح در آن در آن کف است بر این که بوعنه و جواب همه بود که همه به فرموده  
سفر آمد و حضرت از حضرت از ریح است که در آن ریح است ابوبکر خطیب در ریح و خود  
و عقوب در نفس خود که در آن ریح است و این مستدر که است و جز این نیز از ریح کله  
و هم در آن کتاب سلو است در آن حضرت ام رضای علم از طعم آن در دست  
برسد فقال طعم الماء طعم الحیوة و طعم الخبز طعم النشیز منبأه آب منبأه  
و منبأه نان منبأه زندگانی است در کجا در آن کف است در آن کف است  
ایم رضای علم ای کف در خواب همان بر دریم و آن کف است در آن کف است  
باید در آن کف است نفس مقله و آن قوار بر بکت ام علیه ایام در جواب فرمود  
اگر این خواب است بر روی ریح از ریح است منبر فرموده از ریح است  
خواه که ای از آن خواب خود بجهت که ای بسو هم در کوفه خروج نموی او بر ایام  
روزد رنگ که بر دو هم در کار بر روی است حضرت ام رضای علم ایام  
تزاز نموی، کف است مقله و مقله ای ایام علم ایام به آن که از ریح است  
کف و بکران آن در آن حضرت با کافا ننده و مقله است حضرت ام رضای علم  
کف است کف است، طیب قلب فکار او و مقله و نور مقله در آن کف است  
مقله است در در هر زمین کف است و عیون مقله است بر ریح است مقله است  
نوسته کف است بنج مقله است مقله است مقله است مقله است مقله است  
در کار الایم و از مقله است ای حق نوسته مقله است مقله است مقله است  
کف است و عیون کف است مقله است مقله است مقله است مقله است مقله است  
نوسته مقله است مقله است مقله است مقله است مقله است مقله است  
دیار بوی بر مقله است مقله است مقله است مقله است مقله است مقله است  
بر روی مقله است مقله است مقله است مقله است مقله است مقله است  
کف است مقله است مقله است مقله است مقله است مقله است مقله است

کتاب الایم  
در ریح

کتاب الایم  
در ریح

کتاب الایم  
در ریح

کتاب الایم  
در ریح

کتاب الایم  
در ریح

کتاب الایم  
در ریح

کتاب الایم  
در ریح

۲۸  
توضیح  
در  
این  
موضع

فراوان قنعت ندم جز عصب ریز او کاف کف و هر کسی سواری اندک کانی بهر  
اندر کز او لوسی نغمه بو نیز انداخته است نسبت به شدت عصب و بود در کتب  
مذکور از کتب پیشین ، نور است و لغت در لغت است ، امضا عید لهم و لغت به  
فرموده تا محمد آینه کان فریض بنی اسرائیل اربعه نفر من المؤمنین فاقوا  
مهم ثلاثه و هم جمعون فی منزل احدیهم فی مناظره بینهم فخرج الی  
الغلام فقال آین مولک فقال لیس هو فی البیت فخرج الرجل و دخل الغلام  
الی مویله فقال له من کان الذی خرج الی البیت قال کان فلان فقلت لعلت  
فی المنزل فکت و لم یکن ذلک بل یل غلامه و لا اعم احد منهم لوجوه ان  
و اتلوا فی حدیثهم فلما کان من الغد بکرتکم الرجل فاضاها و قد خرجوا بید  
شبعه لبعضهم تنم علیهم فقال انما علمکم فقالوا نعم و لا یکنه فی الله و کان  
الرجل محاما ضعیف الحال فلما کانوا فی بعض الطريق اذا غامه قد اظلمت  
ظنوا انه مطر فادبروا فلما استوت الغامه علی رؤسهم اذا انما ینادی  
من جوف الغامه ایها الناس اخرجتکم وانا جبریل رسول الله فاذا انما  
من جوف الغامه تداءخطنت الثلاثه ففرقی الرجل فرغوا بید  
ثم اتوا بالقوم و لا یدری ما السب فخرج المذنبه فلقی یوشع بن نون  
فاخبره الخبر و ما رای و ما سمع فقال یوشع بن نون علیکم السلام اما علمت  
ان الله سخط علیکم بعد ان کان عنکم نرا من و ذلک یفعلکم لک قال و ما  
فعلکم فی محدثه یوشع فقال الرجل فانا اجهلکم فی حل و اعصو عنکم قال  
لو کان هذا بل لنفعم ناما الساعه فلا و عنی ان ینفعم من بعد غیر  
هم هان در در کار بر ارا می رسد از مومنان بعضی بکلی از این از می رسد  
ایشان با و آن سه تن در نزلی از این بیرون طریقه در مایه بود فرام  
پس آن کس که غلام را بر سر او فرستاد و آن مرد را غلام بر سر شو  
مولا تو کجاست گفت بر سر اندر نیست پس آن مرد باز که و غلام بولد تو باز  
شد ، غلام گفت در لار سوئی که گفت گفت فلند و فرغ بود کفم تو در لار  
آن کس که بنده فاموس شد و در آن کوار بکلی نیست و غلام بولد تو بکلی نیست

نزهت

نزهت و نیز لکن حضور و نه و این کسان بنده زار با کسین آمدند و نه  
و هم جان بان حدیث میدان اندر غم باز شدند و هیچ خورشید با دادان علم بر کوه  
زاد آن موبس است آن و ز غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم غم  
و ارتج در آنجا بود بر سر نه بعد بر آمد بر این سلام و نه گفت فریض با شمس  
گفته در کف از سر سوزت جسته و این مویا زنده و ضعیف است و غم  
ایش و در بعضی وقت در آنکه نگاه ابرو بر سر آن که در این بوی به هر  
گرفت و این چنان که هر کفده با بعضی بر غم ابرو و هم چنان بر غم آن  
ابر و در آنجا است ، ایست با یکه نگاه از کس ابر ندارد و ابر هر کس  
کس است و بود بر سر نه کفده از کس است پس نگاه ابر از کس ابر  
آن کس سو فرود رفت و آمد در دوش و تمت نغم و کس با و نه است  
سبب چیست پس بهر از کفده و حضرت یوشع بن نون علیه السلام که در آن  
کس است موعوض معوض و در آنکه دید و شنید یوشع بن نون فرمود  
خبرش و خدا را که بر این سخن رشت از آن پس در آن کس خوش بود و  
سبب آن کوار بود از این ؛ تو در کس عرض که کس است و این کس  
یوشع حضرت یوشع علیه السلام که در آنجا بود از آن کس که کس  
نعم و در کوار است و معوض کرامت فرمود که این کار پس از آن بود که  
بخط خدا چنان که در آن کس بود ، اما آن کس که در آن کس است و کس است از این پس  
بر این کس فایده بر این کس از غم است و کس است در کار و کس است  
مذکور است در حضرت امام رضا علیه السلام که است احوال خود کس که در آن کس  
بود و در عرفه جلالت و کس است کس فرمود گفتند که این کس است عرض  
که ان هذا المغم فی ان کس کوار ، به زبان و عوامت و دان است در این  
فرمود که المغم بلا تعدن مغر ما انا انتفت به اجرا و کس فی این کس  
عوامت کس کس غمیت و جنس کس از این آن کس که کس است در آن کس  
دیگر در آن کس مذکور از این کس از کس است در آن کس از آن کس است  
سوله و کس است علیه السلام موبس کس کس و کس است و کس است کس کس

توضیح  
در  
این  
موضع

در  
این  
موضع







اما علت ان يوسف وهو نبی لان یلیس الذبیح شرک الی الذهب  
و یجلی علی کونی الذهب فلم یفرض لکن علیه شیئا غیره  
فقد مر ندان یوسف علیه السلام بمریت بنوت حاد و ما زرا یجود  
و بریکر زمرت یسی بنایت کاسته نوموه از عفت این عهد غیر  
حضرت ابی جعفر یوسف مرید از آن حضرت بود تا غایب بود از خانه کجا  
بیفورد هم دیگر از مفرغ صلد در کتاب کار اللفوار منطور است  
در کف حضرت ابوالحسن علیه السلام بفرمان که درین بران حضرت برکت  
منعم هم باشد و غیر یوسف کافه مؤمنان هم از آن برده کاند آیه الکر  
وام الکبریٰ مؤمنین وقایع از دکان یوسف کفتم وقایع آن آن لایه  
باشم هر کسی بخواند از شیطانی است و چین این حرفه که آن است مگر دور  
هر انرا طبعی بود بجهت کینه لایق بود بطور خود در بیان خلافت نشسته  
چاره هم و پند آن خان با هم کید است آن حضرت از عفت و آن حضرت  
آن بود تلف فرموده و نیز آن صاحب بیهم و دیگر در آن کتاب است  
هم در روایت حضرت ابوالحسن علیه السلام بود فرموده و از آن حضرت  
را که دو جور سخن و مجور بر آمدیم در آن کتاب از حسن بن مهملط روایت  
ابوالحسن علیه السلام بود که از آن حضرت فرموده در روایت  
کانه و کار اللفوار مذکور است از امام رضا علیه السلام آنکه کان ترکت کتاب  
معبود میان این شده مفرغ تر آن است در کفرت نیز از آنکه کوه خود  
بار میزد خاک بر آن منلا و بقول یوسف از تواضع در کتوب است و بقول  
منفر آن این است در وقت لیم مکتوب کاد بر فلک کند گفت از این یوسف  
هر که بعد است در جمع البخیر مرتقم است در حدیث الوهاب اثر الوهاب  
فان الخ لاجده یفر مکتوب فکر کند بر می آید و آن ثابت مؤمنان  
از فتمه است برینه و قدر فکر بر آن اثر و تربت الکتاب زیبار ضررت برتبه  
با سینه بد بانه و شدت حدیث الرضا علیه السلام کان تربت الکتاب  
و تربت الشی تلطف بالتراب یفر فکر آنو معول دیگر در کار اللفوار

۳۱

از سینه کتوب

سخن حضرت ابوالحسن علیه السلام

فان کان

از سینه کتوب

سفر خاندان در حضرت سیم مؤمنان هم فرموده اما الجاریه کلمه سخی کوه فاذا فاک  
تلقینا منه السلام نیرا کتبه در آن کفرت در آن چه بدو مسلم او بر نام فرستاده  
امام محمد تقی مسلم الی غیر از سوره که بفرموده یوسف نامده هر چه آمد حضرت مؤمن  
بدرین نام پس با کینه برقیم و حضرت امام رضا در آن کتبه که یوسف بن جبرائیل  
در کفرت در آن جاریه با رو کرده و آن مقام مؤمنان که که بر علیه السلام فرمود  
تریدم که چون بود معلومان حضرت امام رضا بن اسید بقره و در آن کفرت  
نموده و میدان آن حجاب نومه بازند یا بریدن و ملاقات فرمودند و حضرت در آن  
شده کار از دلست نه و حضرت ابی جعفر علیه السلام با کینه  
مؤلفه جبار امام رضا علیه السلام در آن کتبه در کفرت حضرت ابی جعفر علیه السلام  
مید در کفرت معلوس فرموده فرموده در آن کتبه جبرائیل بن جبرائیل در مکه  
که بود بر مهران همان چه موسی علیه السلام او را آن اکرام و قوت سید و در کفرت  
باید معلوس کون فرموده در کفرت با کینه معلول کفرت و غیره بر اسم این عفت بر  
و کتبی بن جعفر این سخن گفتن اصابع در اینه آن حضرت در میان ایشان مکه است  
تا حکیم اولو برکت و حسیب نیک محمد انحصرت شریف در مکه در انوش کمال  
در ذلک احوال غیران حضرت امام محمد تقی و خصوص بروایت کفرت بیوطه است  
در آن کفرت که خندرا کتبه است در آن روز در کفرت احوال آن حضرت یوسف  
کند مفسر و سینه او معلوم کفرت و لاف و عید القلاد در کتاب کفرت انچه از  
از ابوالسنت در روایت که تدریج سخن بنویسند جعفر علیها السلام بن کفرت در هر موقع  
منموده بنویسند جعفر علیها السلام بن کفرت از آن کتبه فرموده هذا آخو ک علی بن قوسی عالم  
ال یحذو فکله عن او یا ک و اخطوا اما یقول لکم فان سیتیت ای جعفر بن محمد  
الهم یقول ل ان عالم ال یحذو صلی الله علیه و آله لقی صلیک اول سنی ادر کتبه  
فان سخی ایزالموین من این است بفرموده بنویسند عالم ال حرمه ال حرمه  
چون هر کس از سینه در آن کتبه برسد و بنویسد که یوسف بن جعفر بن محمد  
جعفر بن محمد علیه السلام بنویسند در آن کتبه عالم ال حرمه ال حرمه و در کفرت  
و فرموده در آن کتبه بنویسند که امام امیر المؤمنین علی علیه السلام است و هم از ابوالسنت

از کتبه علی

از کتبه علی

عبدالمطلب بن صالح هر روز نور است در مجلس بود تا تر از غایت مومرا ارفا علیها السلام  
 و بی یک از علما اولی ملاقا کتبت جز نیمه بنامه فریضت و عیلت اولی است  
 هم و مومن خدیج بن علی بر او معتقد است در زلفه است عدا و این و فقه و تربیت  
 و مکتب علم نجوم و اکثرت بر نامت آنچه علیه کعبه بنامه کتب از این بر صاحب  
 نیز جز آنکه بر فضیلت او و تصور خویش است اولی بنامه و نیز از آن حضرت بر اینم که نور  
 کنت اهل بیت علیهم السلام و الفاء بالکونیه متواذرون فاذا اهل الواجد  
 منهم عن مسیله اشارت الی باجمهم و یسوا الی المسائل فاجیب عنها من  
 حیث یجوز فی روزی ششم در ماه روزه سله ششم مع الی بعد و الی الی و علی مداره سله  
 و بی یک از این روزم سله عازر و کذرت است تا است به نیت به نیت کتبت  
 و دلالت میخورد آن سله نیز میفرستد و من از آنجمله باخ میگوید از آنهم بنامه  
 در کتاب منور بنامه است در بوقت یقین از آن حضرت با سله الی الی از اینم که اول  
 نیز هر یک سله است آن سله بود و تاریخ و عصر با آن حضرت مجلس بود و از اینم که  
 و سله با اینم که مومن آن حضرت سله را می نمود و از هر چیزی که سله بود و ام می  
 اهل علم و آسان با نوا در کلام اکثرت با است و و اب او و تمیز او و ترغات او  
 از آن آنجمله نمود و پس روز یکم آن ختم فرمود و بنامه که کجا هم بود و تاریخ  
 مدت نیز ششم توانم گفتن هر کس که آید روزی که جز اینم که در آن است تقدیر بنامه و نام  
 در روز چهارم زان سله است و اکثرت بشیخ فقر و روزی که در او ان برونه بود در  
 روز هفتم روز از آن حضرت فرستند و من بنامه اینم که اولی برابر است با روزه تا  
 روز دهم و یک در آن کتبت الفقه از مضمون بنامه است در اینم که حضرت اید اینم که  
 جعفر بنیان جای فرمود حضرت امام رضا علیه السلام بکتابه که بنامه که از آن در روز یکم  
 ششم نیز بکتابه که جز امام عوفه بنامه که و اکثرت و من کوم همان امر عظیم بنامه که  
 و از آنکه اینم که طایفه یعنی اردن از سله بر تو بنامه که سله یعنی صلح تو را در اینم که است  
 بشام بر بکتابه و رله و در صد و هک که تو سله فرموده که کتبت فلا سبیل که علی  
 یعنی هر چند بکتابه که سله یا اولی بر من را است یعنی هر قدر بکتابه در اینم که است  
 نیز بر من زان سله در اینم که بنامه که خالد با او کتبت اینم که است بر من و اینم که

فرستاد

کتابت



در احوال

اول من طرفين طهارة



بسم اراغی رحیم

سید خداوند بر این است که همان بوی در برابر نظام علیان منیران زکوة و پیکار  
و الایما لبق و کعبه صلی لبو بنویس که خاتم نبی و محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم  
و حفظ ذریه و آئین او و وصیت نرف و ائمه بر هبوط عالم علیهم تقدیر و تقویم نظام اتم و تقویم  
رشته نیز از آن بعد و در سلاطین لیاکته در فایده ایم از کار محو کوه و کوه آید  
و آداب سوخته موافقین هر کس منوی بر با بر سر و درگاه خردان اما در اسم داشت بر کوه  
نیز که کوه روج کوه که لیاکته در علم یکتا بود و در اول و در اول بود هر چه  
ملک الملوک علی بن ابی طالب بود و در علم و در علم و در علم و در علم و در علم و در علم و در علم  
حکم لیاکته که از علم و در علم و در علم و در علم و در علم و در علم و در علم و در علم  
ظلم که از حقایق و حقایق بود از سایه کوهان با در حقایق سلطان به سلطان به سلطان  
حقان نه حقایق نه حقایق اللطمان الاظم و القمان الالکم ابو القهر و القهر و القهر و القهر  
مظفر الذریه یکتا که کوه علمه ام سلطان و ائمه و علم و ائمه و علم و ائمه و علم و ائمه و علم  
تمام اوقات تراست آت با فوئی در نظام امور لایم و تقویت تربیت علم و ائمه  
عالمی جرم و با ایلی رحمت و آرزوی بریت و در وقت ملک و در وقت و در وقت و در وقت  
و سعادت اوست و رواج با زار علوم و ضایع و در سایر جهار و در ائمه انکار علیهم الصلوة  
و السلام و حفظ حدود و تقویر و تقویر و تقویر و تقویر و تقویر و تقویر و تقویر و تقویر  
کتاب تواریخ و ذکا و احکام و خبر آن خبر علی بن ابی طالب و فوئی که در عهد است و ریح  
کفران و چهار نویسنده هر بار انقاد اقامت است در این بنده هر بار آن همان که این  
در حضور لایع انوار شرف بصیر در اوز که در آن که با کوه با کوه با کوه با کوه  
از خیر ائمه و مجرب است و طلیات از نیت سابق و سلاطین صیغه بر این کوه بر شان

ملکی

تا کسی برکت است در طهرا و نگاه و درگاه و سیب کوه و کوه و کوه و کوه  
دانه و توفیق لیاکته عارف و در حجت و تربیت تربیت اقامت است و توان  
قلا بر خروج معبد سلطنت و اهدیت و علم و در پست و قفس در آن است و نواز است  
نکت و دلج و در این مردم این سلطنت بوی من زوز بر سر و خروج ابر و در این کوه  
با در دو هم غلبه کتب کیهت و تصنیف این علم است آن کس که در این کوه  
رسیده است از آن که در این ذات نوشته صفات دار سلطنت بر این کوه  
در کتب و در کتب که در این کوه که کوه که کوه که کوه که کوه که کوه که کوه که کوه  
در این کتب که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه  
حکومت است سلطنت است از این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه  
خود است کیهت و در اتم و در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه  
الطاعت فان کوه در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه  
بجایه انطباق و در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه  
سعود و این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه  
که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه  
و در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه  
بزرگ و در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه  
تا در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه  
و کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه  
و این بنده جوی می تواند و در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه

عقل مطبقه  
عن حدود کله و ائمه  
وضع سلطنت در آن کله

باید است در کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه  
معارف کوه و آت در کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه  
کردید در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه که در این کوه





شبه طیب بر آن برشت و از دانه در هوا بر آمد که در یک روز با بیدار آمد و آن روز  
را هرگز از او نگفتند و این طبع است در ماه فروردین و در اول ماه مردمان  
آن روز و پنج روز بعد از آن معجزه کردند و هم چنین اینها برادر در دین خداوند است  
آنکه پیش عید مهم بود و معمولا یکصد فقید مردم در آن روز است که میگویند که آن  
در عالم بخت و این در آن روز است که در آن روز زمین بوی گلها میدهد و اینها  
در حقایق بود و یک نفر تواریخ در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
اینها بر تواریخ عالم و فاضل بعد از آن که در آن روز است که در آن روز است  
فرد است صاحب زبانه لقب است و بعد از آنکه در آن روز است که در آن روز است  
است و از آنجا که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است

این است بنام

پس است با این که در این دنیا در هر روز از آن پس با این که بخت نازک است و در  
تاریخ القاریخ مطور است که در هر روز از آن پس با این که بخت نازک است و در  
کلایم آن در خطه با این که در هر روز از آن پس با این که بخت نازک است و در  
در آن روز از مطور است که در هر روز از آن پس با این که بخت نازک است و در  
گویند و نام هر یک منور در وسط عوان و حراق وسط عالم است که با این که  
با این که در عالم است و اینها در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
ترتیب واقع شده است و از این اقسام است که در آن روز است که در آن روز است  
اینها آدم عید مهم بنا نموده است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
نمود و حقیقت معلوم است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
گند و اینها در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
و بعد از آن نیز فوایدی که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
و از تواریخ که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
میگویند که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
غالب است از تحت بر اینها که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
معرفت و بعضی نیز معرفت و بعضی دیگر که در آن روز است که در آن روز است  
قبح که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
ضمیمه که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است

باین تاریخ گفتند  
بنا و خطه آنکه در آن روز است

در تاریخ با این که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
کتاب در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
از آنجا که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
عظیم است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
نمود و اول آنکه در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است  
بفرموده و خطه با این که در آن روز است که در آن روز است که در آن روز است

این تاریخ گفتند  
باین تاریخ گفتند







که بعد برود آن پادشاه بر قاره دشت بی بیار مردان خود و فرار تمام این کار را بر سر او  
بجای اصحاب بر کوه تیره و شب تمام جدا هم از قطعات این بر سر او از دور بود بر  
سینه تند مردمی طرف خط خوانند؛ هم ترا هم نماند مجسمه بنیاد غنچه بنیاد  
در زمان آنگاه آن که در بعضی ممالک و گوییم علاوه بر ملت حاکم اولی که در  
این بود بیست و شش نفر بود و در وقت کارخانه می نمودند و موقوفه کردند از  
آن طرف فاخته سلطان بنیاد فاشون سلطنت از وقت میگذشت تمام مملکت با دستور از  
ادب مردان از دست او در طرف لاطین می زمین بنیاد بود از زمان محله این  
مخارج گزارنده و هم را به دیگر را بید و بگویم و در این زمان هر چند از آنکه در این معوض و  
سلطنت جمعی حکومت می نمودند که در بار سلطنت آن که موقوفه بر وقت سلطنت  
مگر آن می نمودند سلطان به بر او بود در مسکن فاخته سلطان بنیاد در وقت  
دست او در مظهر فاخته او علاوه بر سایر جوانان مملکت همه نورس با پادشاه  
آورنده دشت به همه را بگویم مملکت مظهر سلطان را بر عالم می نمودند از آن  
دوست در از سواری آن از وقت سلطنت از سلطنت که آنکه موقوفه سلطان  
نیز در وقت می در عظیمه آن که نوشته اند مقام بسیار او در گذشته  
در ادب است که به مملکت همه نوشته اند تمام مملکت است دستور از او در وقت  
مست به تمام طبع در آن می نمودند و در طرفین و طرفین مملکت سلطان و در آن  
باید بر مملکت مظهر فاخته که همه نورس سلطان به سایر جوانان مملکت  
با سایر بگویم مملکت سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان  
جمعت این همه نام تعداد هم در این زمان در این مظهر و لاطین سلطان و در این  
دستگاه سلطان بنیاد و نیز نوشته اند بگویم در زمان سلطان در تمام مملکت  
گله که گوشها بنیاد می نمودند که در تمام نوشته اند که از آنکه در  
بزرگت و در آن مملکت و تمام مملکت آن که در تمام مملکت سلطان سلطان سلطان  
از آن عالم با سایر جوانان مملکت در دین و در بار در تمام مملکت سلطان سلطان  
و در مملکت سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان  
مظهر سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان

وضع ممالک

در این ممالک

در وقت و زمانه به ج دست مردان و وقت خفت از این ممالک و مملکت در زمانه  
بر از این ممالک که همه مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
تستاست مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
دیبا و در آن وقت که مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
بر او بود و نوشته اند بگویم در زمان سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان  
در وسط مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
ار دو گرت الموعود سلطان مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
کوچک در مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
هرست مردم مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
تست و در آن مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
از این مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
مخارج آن مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
عنفه و آن که سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان سلطان  
بعود در آن مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
آن که مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
نسیان که در مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
تضرر در آن مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
و این مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
مختلف و متغیر مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
و مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
و بر این مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
دینار با مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
با مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
ممالک مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت  
تولده مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت مملکت











80



89

FV

6A

7







لغوا فقدت صحة الذراعين مرضة العين نا حدة الذين جازوا  
 لكثرة العينين نقار الجاهلين كما را الشفتين بلاء الجين شبا الذين  
 ششبا والشر حكمة الثمر حذوا لخلق لسة البطن جبر در حلق اللثة  
 كبر علاجته بغير الجذب و مرضه خنوت و زبر المس فرغ من ان علم و عوزت ان  
 ادم بغير طبعه بركا و نوبت و در الكعبين من ان من هو الذي جبر من جبر عالم  
 برينين فرار شربين و برينين جبهه فرودم ابره بالمت بر حقه و علاجته كذا و بزار  
 خوافت و اللمت بعبه ما في اليمين كانية از حده و فرغ من ساق استحقاق  
 الكعبين من فرود انوع و طرح و طبر و در جفن لغوا فقدت كانت اذن به من ان  
 و در انما يصح كونه شبح و كماله در و فرغ من جبر و كونه تاذو طبخه الذراعين من ان  
 و ساعده الاز فرغ من طبر جفن اخضر الكعبين بغير را و علاجته من لغوا و شبح كنه به به الاز  
 من فرغ من لسانتي بر حقه من لغوا الكعبين من فرغ من كونه الاز من جبر الجاهلين من  
 ابرو الاز و بارك و الاز من لغوا الشفتين من لغوا ساعده ما من به و علاجته برين  
 و علاجته داو و الجاهلين بغير بركه و در جفن من فرود و علاجته من لغوا جوش  
 من فرغ من جبر حقه من و برين و در حقه شبح و الثمر و علاجته من فرغ من لغوا  
 به حقه حمله الكعبين من لغوا تحت ساعده و ان جبر في الوشق باغبين جبهه كنه  
 كوني اللطف في الاز مع كسه البطن من لغوا بين كنه الكعبين و ياو اللؤلؤ الاز  
 المونين و لغوا في الاز و لغوا بار حقه من لغوا من لغوا من لغوا كنه جبهه  
 با ساقه برينين و كونه و لغوا من لغوا بطور جبر و ان اول لغوا كنه و الكنه  
 كونه حقه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 بطبر الاز و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 كلوا من لغوا كونه في و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 كما عنده جبهه كنه من لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 كون ساعده ملو كانه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 في كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه

و لا شفا

...  
 ...  
 ...

در كنه جبهه و برين و جبر و كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 و جبر كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 با انجبار و كونه كنه علم و بغير و كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 من لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 تقاضاه الكعبين كنه المشا خواسته الاطراف طائفة الفم  
 كما علم لغوا و صورت و يوسف و منطق داود و حقه من  
 و فرغ من كنه جبهه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 كنه كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 و منطق ما ندم داو و علاجته و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 كنه جبهه كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 كنه كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 و در كونه كنه كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 و در كونه كنه كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه  
 و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه و لغوا كونه

و لا شفا















کبروت و در آن راه می برید و هر دو همه در این راه فرسوده و کمرانده و کله در کله ز این راه  
 و با یکدیگر صحبت بر زمین و در حجره و کلبه نشین و تمام در کتب فرج برافزون و صلوات و  
 آن طگه به بنامه او مقرر شد و بجز از این در هیچ جای دیگر با او سخن را نام و نام از آنجا  
 عراق در آن روز وضع جوار از این فرسودگی بود و کتب است باین حال منقذت و با او  
 بدین مختار بودیم و چون در آنجا رسیدند به ما رسیدیم قصه کبریا را به چشم منقذت ازین  
 در حال کرامت منقذت کردیم و ما در آنجا رسیدیم و آنجا رسیدیم و آنجا رسیدیم و آنجا رسیدیم  
 با ز نور و ما کم و جان و کیم و آنرا المؤمنین ظاهر از این راه و در وقت  
 میگردیم بان نظر بود امیر المؤمنین را که در این راه بودیم و در آنجا رسیدیم و آنجا رسیدیم  
 در او از این راه بودیم و آنجا رسیدیم و آنجا رسیدیم و آنجا رسیدیم و آنجا رسیدیم  
 این نیز میفرمودند و در وقت است بنامه ما با از آن و فرمودیم به خود چاره بودیم  
 و کمالی بود و در کتب کلامی که تا حالا می خوانیم و در کتب کلامی که تا حالا می خوانیم  
 تا به غیر از این نیست و در بعضی کتب کلامی که تا حالا می خوانیم و در کتب کلامی که تا حالا می خوانیم  
 در کتب علم الکلام و در بعضی کتب کلامی که تا حالا می خوانیم و در کتب کلامی که تا حالا می خوانیم  
 و در کتب علم الکلام و در بعضی کتب کلامی که تا حالا می خوانیم و در کتب کلامی که تا حالا می خوانیم  
 و در کتب علم الکلام و در بعضی کتب کلامی که تا حالا می خوانیم و در کتب کلامی که تا حالا می خوانیم  
 و در کتب علم الکلام و در بعضی کتب کلامی که تا حالا می خوانیم و در کتب کلامی که تا حالا می خوانیم

عبدالمکمل با و غیره

عبدالمکمل با و غیره در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 و از هر طرف که می آمدند و متوجه مقدمه نرسیدند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 تا آن جناب را به بر کرد و به نصیب خود و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 در هیچ وجه هم قائم و قبله بودیم و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 به هر حال که بقال است و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 چه میگویند فرمودند که از این راه و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 دخول تمام کتب را در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 ما در همه در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 تا این زمان که در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 ما از این کتب که در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 میگویند که از این راه و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 تا به این راه و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 از همه از این راه و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 این نیز میفرمودند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 قوم اذا حاضر فبواسطه ما نزلهم دون لیتنا و طوبیت لیسار  
 این همه خود رایج های مردم می شد و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 در همه کتب و کتب که در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 را بر این منتهی تا فرزند در میان فرزند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 تا آنجا که به خود یک نشانه بعد از آن که در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 از نزدیکان خود و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 کرده منتهی و اگر که بعد از آن که در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 تا در حق این راه و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 باینکه بگویند و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 بنشیند و مانند خود به عجز و در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند  
 کوته حاضر در آنجا رسیدند و در آنجا رسیدند

















وخرج

وركب ما اجمع توأم زيت كفت كوني دارا انما في سنون وارزلات انزهار  
 فرج دنيا لي كن لحي اسير وارزاجي من ابيهم صبرك قد اوتاه كوشمان الله الواحد  
 سبحان الذي لا يقدر على شيء سبحان القديم الذي لا يتغير  
 سبحان الذي يحيى ويميت سبحان الذي كل شيء هو في خاها سبحان الذي  
 خلق ما نرى وخلق ما لا نرى سبحان الذي على كل شيء قدير  
 اللهم اني استسئلك بحبي هذه الكلمات وقد سمعت ان تقول في  
 كذا وكذا واينما صليت كذا وكذا ووجه ما يوجهه في ذلك ما ليس  
 محرم ومكروه وخرجت بها كذا وكذا في رجب وفضل غير ذلك ما في ذلك  
 موضع بالفتح واسم الارزاجي ما في رجب من ايامك اوتاه ودرر الالوه في ان  
 طلبه من غير ذلك ايامه على كل شيء قدير يا مكرم من ايامك كذا وكذا  
 جرات وولم يفسد نعم بالامر واهل في طهارتكم وان دعا على وور  
 خوانم من سواها ما لا يكون لها كذا وكذا ان ملا وحتت وزجعت بالانعم  
 ان يكون جرحي من ايامك

تحتاج برب يوسف تفت

وهديتهم بعد الفجر لم يورده اجمع من ايامك وهديت رار يوزم وخرج من ايامك  
 رد هرتي وخرج رازا من ايامك سلطت ركة عا وراجه اجمعه هو در زمان فلذت كفو  
 كذا وكذا بهيمة وخرج وخرجت من ايامك كذا وكذا وخرجت من ايامك  
 بمن يورثه وازال من نفع سرود در راز از نفعه كتم كلقن وكلام وازلام يلمس اوتاه  
 ولغة عظيم ذن نفع ركة من ايامك اجماعه وخرجت من ايامك  
 ذي المسئلة عن امر الحاج وادخل المحتج على التلم بما طوبى الخ لمان ملك  
 له قرن من ايامك سبحان الذي لا تقدر على شيء سبحان الذي لا يتغير  
 الكرام الماثرون والله لكافي القدر والفضل على العبي بعد ان نزل الالهام  
 نزل منها انما هو اما الوعد من الرمال وما ابلت الشبه للنا في سلفها واما القو  
 الا انزل الما من والنشر المذل من القرض بجوابها اللهم انك لي اوسع عينا  
 مقصود ولا مستدر وقت نواتم در روز بر ايامك وخرجت من ايامك

وهو

وهديتهم بعد الفجر لم يورده اجمع من ايامك وهديت رار يوزم وخرج من ايامك  
 وخرج وخرجت من ايامك سلطت ركة عا وراجه اجمعه هو در زمان فلذت كفو  
 كذا وكذا بهيمة وخرج وخرجت من ايامك كذا وكذا وخرجت من ايامك  
 بمن يورثه وازال من نفع سرود در راز از نفعه كتم كلقن وكلام وازلام يلمس اوتاه  
 ولغة عظيم ذن نفع ركة من ايامك اجماعه وخرجت من ايامك  
 ذي المسئلة عن امر الحاج وادخل المحتج على التلم بما طوبى الخ لمان ملك  
 له قرن من ايامك سبحان الذي لا تقدر على شيء سبحان الذي لا يتغير  
 الكرام الماثرون والله لكافي القدر والفضل على العبي بعد ان نزل الالهام  
 نزل منها انما هو اما الوعد من الرمال وما ابلت الشبه للنا في سلفها واما القو  
 الا انزل الما من والنشر المذل من القرض بجوابها اللهم انك لي اوسع عينا  
 مقصود ولا مستدر وقت نواتم در روز بر ايامك وخرجت من ايامك

وهو







بعد الله امير المؤمنين وخليفته رب العالمين والمؤيد بالولاية المصومين <sup>لقول</sup>  
 قذافي العدل بولاية الواجبة لروى امره من غير التفتنه الذكوة وما به  
 الصغار اذ يقيم المربع قد قيل الكرم من فاعل خارج وعرف خارج والسلم  
 عليك وترجمه الله التي اتعت فوسعت وكان بها التوى الى اهله فابدا  
 فان حمد الله الذي امرنا لبطونك ببطنه الذي لا اله الا هو اما بعد  
 كان لله لك بالدعة في ذم الزوال والامن في ذم الزوال فانه من  
 فليترك يا امير المؤمنين خصوصاً ما هو الا سجد لرسول الله فورد  
 حتى عن نواظر السجدة ان يهدوا فاضل هدايتهم به الشيطان حين  
 الفكرة فافتح به ابواب الواسع يا محبة الصدور فواخوانه باستعادته  
 امير المؤمنين من ربه انما سلطانه على الذين يتولونه واخصاً ما التولى على  
 من خلقه يا اجل له من ضم الزمان وضاد قائله فقد اراد العين ان يكون  
 لا ولاية فقا بناه كنهه وكثر عليه محبة لمية فبه بانكر امير المؤمنين ما  
 و كاد ما ومورثا الفيل من غير الذي لصني ولصني فاما لم يزل به فووا واكره  
 قد تاملت به الا واكل حتى لمعت بدمعته ومن كنت الموه من تحت اظفر  
 ومزاولة احوال الى ان وصلت ذلك بالشرط لودج من زبناج وقد علم الامير  
 بفضل ما احسن الله له ببارك وقال من العدا ما قور الماضي بان الذي عبره  
 العدم رضاهم من اشد ما كان نوازل اهل القدره الذين احب الله بهم  
 وقد اعصموا وامنعوا من ذكر ما كان واسرهموا بان يكون وما اجل المؤمنين  
 والبيان موقه من حجج ولا سوادان مائة بروج من زبناج طرفين الى التوسله  
 لمن اراد من قوة وان روعا بيبسني الغم الذي به رضى امير المؤمنين من حمله  
 وقد الصق بروج من زبناج حمله لم يزل نواظرها ترى بما ليعيد  
 الا لعلم وقد اخذت من امير المؤمنين نصبا اشته الا شقان من حنطه والمواظبه  
 على مواظبه فاقى لنا بعد الاطاعة وارث به تجر النفس وتطرف النوازل وقد  
 سرت من امير المؤمنين سيرا الشيطان من يله المتطاول من تقدمه غير تبت عوف  
 ولا مثاقيل تحجب ففت الطالب ولقتت البار حتى ثارت الستة وبادت البعثة

دخول الشيطان

ورضى الشيطان وحملت الاديان الحادية نظمي والطريقه المنطوقا اذ امير المؤمنين  
 نصيب المسئلة لمن سارني وقد عقدت الحجة وقربت الوظيفين لقال بل حجج ادلا  
 ثم ملج ما امير المؤمنين دل المخلوم وصقل انما يستظهر له الحجة بنا امير المؤمنين  
 بنا مستقر وما اخذت يا امير المؤمنين في ادعية تعيف حتى روى الشيطان والظن  
 الغرثان وخضت الكادعية ما عقدت الاوكية في ال امر ما اخذت تعيف  
 فضلك صار لولا لم لقطه السائله ولقد كان ما انكره امير المؤمنين من تحالي  
 وكان ما لم يكن لظلم الظلم فوج ما لان وان امير المؤمنين لواجب امره اعدم ابنة نصيب  
 النبي صلى الله عليه وسلم اذ ريت بالظن خضت اليقين تقرى في النبي المصطفى بالرسول  
 حتى لما فيه الرجا ونزلت ستمه الشك بالاخيار وقبلها الغرثين في يوسف  
 ثم الصديق في العارون رحمة السعيا و امير المؤمنين في احتجاج وما عهد الشيطان  
 يا امير المؤمنين ولا ستمت بغير سجانكم خبطت يا امير المؤمنين الرجم ادم منها ولم  
 عواة ومرساة وقد بليت حيلته ووهن كينه يوم كتبت ذلك ولا اظن اذ اولها  
 صه امير المؤمنين ولقد سمعت لا امير المؤمنين في صالح صلوة الله عليه في تعيف  
 مقلادهم بالرفاء لعدله عليه بالخبر في رده بحكم التفريل على لسان ابن حجر  
 حاتم النبيين وسيد المرسلين صلى الله عليه وسلم فقد اخبر عن الله عز وجل و  
 حكاية فر الملائس قرير عند القيار والاخيار وقد نفع الشيطان في صافهم فلم  
 يلغوا خلف ما قصدوا اليه موسى قالوا لولا انزل هذا القرآن على رجل من  
 القرابين عظيم فوقع خيارهم عند الباهة بنفخة الكبر وكبر الجاهلكة على الوليد  
 الميرة الخردى والى سعور الثقفي ضار في الاقمار بها صنوين ما انكر حياها  
 من الالة منكر في مدصوت القرآن وصلح الوجوه ان كان ليقال للوليد في  
 الالة ليمذرحياته قرير وما رد ذلك الغرثين قالوا بالارزق الساتر في  
 القسم السابق فقال عز وجل اهل يسعون وهم يرتكبن نحن قسنا بينهم بعثتهم  
 في الحيوة الدنيا وما قد منى يا امير المؤمنين تعيف في الاضحاك لما وان لما  
 تقالرا بها ومائدة تدية الا لان هذا من السير ما يتجبر به العبد الشفق على  
 سيده لمضرب الارامل امير المؤمنين عزله ام قرير كلالها عدل وضع وصواب

استدلال والتكامل عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله بجم غفيرة نبي صفة النابغ  
نه است بون نه عطفان تا قور يونان غلضة صفة علي بن موسى ولديت در  
كرد و بيا سنج و لغزه كه در به بنزركه لبه كه از دانسه بجای موله هم از هجرت  
نبة حقره دكوله و اوست و صفارت و قهر رنج بر تو و جني و الهم تالو  
از گون بار و سبك ار سبكي نه و طوفت مو طلبة و از ناره راتنه سآت كفا  
اراز وال و نيز تو بود ان راز و از ناله ناله و هر كس فر اينه و جز اينه  
از ناله محروم و بقاوت محرم است و الخ ناله و باه انك در ملكه  
و كنه در نيه نية له مولز نظر غارت تو در رسته و از نيه مردم انيس نيه نيه  
بان بطة در ملكه ماه مردان است ميم نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
اسطقت او جز براكه ام سر اوست و جز اينه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
دخوله نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
و نمان نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
نيز كنه ساطنة و كانه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
بر كانه روز نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
نيز نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
عالمه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
و نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
و سوب نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
المؤنين در نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
امير آه و نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
نيز نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
المؤنين نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
و نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
نيز نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
دنيا نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه

اوال و

احوال و هاتق سرت در خارج خلدسه در نه نيه اولمكوف به نيه الفخر امير المؤمنين  
نيز بار نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
و نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
قاله نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
احوال نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
نعم و نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
سوت ايات و حقوق و لغات و نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
محو نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
بر مقام و نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
نوه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
و نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
كوتة نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
انير سلف و نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
فدا نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
دني نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
هيات و نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
نيز نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
نيز نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
نيز نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
نيز نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه

امير بيمير كني التمر نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
و نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه  
الفكره نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه نيه

مطور در شش است نوشته به درجی که است در است مدینه و عا و سواد بود و خود در مدینه  
 و این نیک و با طهارت و کدوره از و صله و نه بخند و نه سر بلند در لیس از و غار خود را  
 نمود و از صله نیک بود و خود هاله احمد بن سیم بود و بکسر درم نمود و سر و غیر نیک  
 نغله را می از اقل دل عا را نیک بود بحوب بلاد الله حتی تولا  
 قلله اما دالما جاد بفضله لمن عوده یو جوانه بود  
 فاعطی فی بلده من امراد عطاوه و ذوالجل مذموم بود و نیک است  
 مردم انور بفاصله ه قدر وقت مال عا و و سایر در آنه در آنه و با و عهده در سینه  
 با بفاخره ه لیس بود و طهارت و غیره و با نکت نیک و لیس از آن و نیک بود  
 بخت و او بود و سواد دان و با عطا جزیرا لکار دان اما در نیک بود و نیک است  
 دینه و صفیه کم بود سوم در آنه جی امک ده بود در هم بود عطا و کوه ایانک  
 و الاک بر فاقان من اکثر حدس و اناک و در آنس اناس فان لک لسانا لایعینک  
 حتی یلیک تحت کل کل هر تو بصفه ضغه لا لقیة لک بعدها بر نزار  
 از آنکه در لکن و در سینه و در آن هم هر کس در بار از نیکه و زرد در هر کس بود  
 از فرض بعضی ذی بول و با سر در آن چه از برای نیکه و غیره که نیک بود  
 و سه زدا بود با هر کس بود در کمال بر آن کز نه و هر بر آن در آنانو و تو  
 چنان بگز و بر د و نیک که از تو کنه و او نیکه جی امک و واقع بود و احمد بن سیم  
 باین عراق بر فرزند و لسان بود و باین نیکه و جی امک و نیکه بود و نیکه بود  
 تصیف بقایا من نور و مالها انک ثابت فی قیس غیلان نیک  
 دانست و جی امک باین بوفیم نیکه اگر ما عقلوا شد نیک

طایفه یقیف مردم غیر نیکه بر نیکه از نیکه مردم عمو عمو نیکه و در سینه و نیکه  
 خانه و نیکه و بعضی غیلان نیکه از نیکه و نیکه جی امک نیکه و نیکه در نیکه  
 النیب نیکه بحسب عوام زاده است و در آنه میان سینه نیکه و نیکه و نیکه  
 صحیح او نیکه بر نیکه و در طلب او بر آمد و حدان بقیف و نیکه نیکه  
 احمد بن سیم از احمد بن سیم که در آنس قلعه نیکه و نیکه و نیکه بود  
 فاینکه و با نیکه بر نیکه جی امک نیکه بود از آن حد غیر نیکه نیکه

در جی امک

عقب حج از سر نیمی در هر کس احمد بن سیم نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 با اجزمت کفالت کافیت ماری فلد یعد المؤمن غیر نیکه  
 کفرت نیام انک انت اهله ضا دفت لسانا است از نیکه اما  
 بعدا لمن یکک ناهب الصبا و سوا لهدا رقت لیا ماکا  
 اینه خوب است بر نیکه از کوزا انبار و کفرتا انوار کوزه بود ضا نیکه کشته بود جز تو  
 از نیکه و رحمت خود نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 بر نیکه و در لیس در نیکه بر نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 در خطر نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 نیکه و از نیکه در نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 اضطل نیکه اگر نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 روزه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 تصور و از نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 دولت نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 دولت نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 دولت نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 دلکی نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه

طایفه یقیف

طایفه یقیف

نیکه بطبع و نیکه از نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 حج و نیکه از نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 خود در نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 جی امک نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 از نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 و نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 فاینکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 جی امک نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه  
 رسید از نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه نیکه









سجده

بها نفعه فقد احسنت اليه وانا فقد ادرت ثمره وقتلته حسابه ارايه او  
از زبان جمع نصوص در خصوص تاسد اركان سب و نوار نزلان بامان ضرر از كثرها  
در حقن حسان در زنده و گشته آنرا جز بنده نشستم بوز اوله اركبا رده رده بوز  
كفته دوزاخو خنج بركا رت حج بنه آنخ و كفت در معارف بر تو بسيد فرسو  
ويل و در كل عصر ۵ از بكت برز در بار بهار در كل ب فرج بهار است بطور است  
ه ابوسعید بقا طهر نه فر و دامو به هم بر در زمان حجاج در بستم بر بنگام غار بر  
با بنج انور يوم بالا كلفه بوز نغان انرا او كفته كنه اربده ضار حال بودست هر چه  
كفت بر اينها بوجوه و هر غنم گزيه بر سر كلفه رنده و از في رايحه جبهه و كفته به در  
زاوان نماز سار دور زده سار سرد باها بنور طراح ادر به با بنه بتمه موافق  
و محبوبه داشته كه نموكه با نماز انج و ايتزه به هرگز بسند به بزم و بهر  
بهومى سردم دوان بر بهبه اهدا كن از بهر بود سوسه فرشته ام بمز ازان كفته ام  
است و بنده بنجامي سر كرم و هر چه وضو ركعت و هر ركعت نماز كفته و نماز  
كفته اللهم انبت قلبك استباحتي وظلمت واسمك اني محمد بنك دلدوا و لا تروا ولا  
ضايحه ذلك لغير افك تفديت بعد ذلك وان تقف عني فانك انتا كفت بر  
الوصيم الغرير الكليم انا استاك يا من لا ينطق لك ليل و نيام لا ينعلم  
عنك شيء و يا من لا يمسه الا محض التحين ان يحل لي في ساعتي هذه فرقا  
و كذا صحت استر جواد كند في قلبك عبدك الحجاج و سمعته لصره و باينه  
و بده فرجه و قلبه و نا صبه بورد ابي مركب استر ديت با فضل انوشه بر  
من و ظلمت و ابرافين اللهم ابرك بوضو كثر بنه شرك ساعته و فرزند با زود فم  
و ميا برار تو قائم بضم امهم الكون الكرم غار بركم عمل توت و اركدر كور خور  
خفور هم غز جلع با من در جبهه تو مسلت بكه و بسنگه از نهو ران نواز سركه و الفس  
مخلفه و حاج شوره در يك آن كرو نهو ران نهو ران افعا بملقعه در بنا كبري كرو  
اكد بظلمت و از شينك بخيم و هر كونه سوال او سو افعا بنقده و انا و ابرام الخ  
كند كه در هر لوح نيز و اخطاب ياد و بر و اهد در هي حست بار نيك نه رنه و بكنه  
و انا ران جبهه نمونه به سركه و ميره مورگان و ميره نمونه حجاج و كونا و خيم در باج

دست و بار

دست و بار، صبه او بود به قرآن خود خوانده بود و در بيعه خود نوشت هیچ بود که بگوید  
بنام آن که در جزا صده آن نهمه در جزا صده تمام کرده بعد از آن که در جزا صده داد  
اواز طگانه بر جاسه و کفت اگر با حیت لازم آن بود در جزا صده بود و اگر از حال  
بر سوالی که از جزا صده در دنیا بر حمت و تواری که بر جمع انرا روز کبر نشستم در دست  
در در کاه کوا کینه و از بركت این بر مطلق انجا نرسیده که در جمع بدان کتاب مطوبه  
هر مرد و شوکت حجاج با او در حج کو کته بی کرم بود هر وقت که در حلس هر نوع بود  
حجی نظر حجاج بود عقلا آن مرد کلمه نیکان مرانز و لب بخیایند حجی نبود و بود  
نوعی که بنه از سر سینه در دوران وقت هر دو راه کله کفت یا غر تو یا علی یا  
ذا لکر شرا المجد اضرف حجی کشف کل شیء الکره و شتر کل قیامه کشید و نیز حجاج  
نور جمع بود در دسه با او در و دیوار بر بر بمشده حجی با سس نوبت آن کفته  
ندیدید و همچنان که در حلس و در عقل و در کثره دسه از زبان تم آمدید حجی حجاج  
شیدید و دعا خنده کفرت کشیم بکفت اللهم لا اله الا انت عرشك قادحجه و لا  
مرتب في سواك فاروجه اخفي با فضل محمود و صافه رضى تونرا دادر ارا که نام و  
بر دو راه غیر از تو در ام ر بود هر دو با هم بی بود از بزرگ حجی کفت ضرا  
نخوانه است و بنود بر به هر چه صفت با هر چه صلوات اله و صلوات علمای کفا  
و نه و فر تراه بر حجی که از نه دعا بخوان با لا اله الا انت قبل خلقی و یا میگویند کل شیء  
و یا لا اله الا انت قبل کل شیء کذا و کذا و امر المؤمنین علیهم فی زمان دورا  
انچه دعا قلیم و سو و اکر است از در اوضوح بخله به هر چه و کار است با بره و اکر  
اگر سطرف مطوره و جبهه سینه ایمان شوق حجاج نه و نه سفار کوی باستی نیک  
بک سو و در هر کرم و موطن مردم است از بی پوشه کفه نرسد بر در کلب جور بر خم  
انچه سو بر کور سار شفته و هر ی با یلع سو او کفر بر هم کفان از بر سو نرا سو  
کفته که ام از کف با کجه حجاج این بر می هم از در با ک و سوسه بر کفت صرافه  
او سو دیکه و در عر تهنه نوزد و اکر عزت کس به در در طاعنه ضار عزت کدر و دلبر  
کس به سو مطه سمیت نه از دانه بند و سوسه حجاج بوز و طیفان و قمر و کدر  
در زرب و بک بنفشه و کفر انما حق لغت نمود و هزار از و انعام کلمه نیکه که از حجاج

نظر حجاج

نقد حجاج  
نقد حجاج  
حجاج ۱۱







و تیسری برینہ در دولت و پستی جو بود گفت تو یک با آنکه کردی تو یک  
نعم میرا با محبت بنی گوئی از آنکه می گوئی ایتم رفتم می فرمود و  
مادر برکت بنی تو یک سوئی چنانکه می گوئی چنانکه تو بنی تو بنی تو  
برین در دولت بر محبت بنی تیسری برین در گفت بر درین ملامت بر محبت  
دوایم بوجمان بنی آن گوئی تیسری برین در دولت او بود و بنی تو در  
این جنت را م با تو گویست که از نعم آتیا الله بگوئی با فرزند آنکه  
م با بنی تو در اندر هرگز جنت نردم و هر وقت از فرزند جنت در  
تفکیم و ایزان مو بر جبر است دلدار بر خلاف است و دست نردم  
پس این دست را او در میان اللهم و حق است با نردم آن که گوید  
بهدار از مرد بنی از نعم با بریم چنانچه او از بنی بر داند و دست  
کرد و گفت این سخن بود که در میان او شایسته طبع را بنویس از آنکه  
بنی این جنت بود و بنی تو نیز از ابد در در انعم و شرف نفس است  
احادیث کفر است لکن از جگ بر وقت در غنچه در او بر استغفار بخوش  
و بنی بر صوفی با هر طرفه گوئی فرمود که آنگاه است سخن از او و  
برکتی از طرفه دست که است از وقت جان فرمود که تمام آنکه  
سید و فرزند و هم فرزند جان بود بنظر صاحب خانه است  
در خط کفر می چو بود در باب بریم کتم اصل الملائک فرادان تو بود  
گفت از بنی تو بر بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو  
چنانچه از بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو  
این خواب بود در فریب محرم بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو  
دیو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو  
علی الظلم اتبع من البرص علی الحد کفر و زین بر طعم بنویس  
سکه از سکه بر بعد بقدر در عقرا العزیر مطور است در فریب  
چنانچه در فریب آنکه در هر از اسطر و بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو  
انچه از سکه بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو

دانش و زبان

سکه

تقابلون

تقابلون و لا یخسرون و ان الله ان ترد علیک منی عمل فقف  
الظلمة و التالیة و مع القاء ایامی و الأبناء ایامی و الخلق  
و لا رفته و فرستول مدار بر نه از در حق فاکت میر هر دو نه از هم شکر  
بدر بر نید و فر آن قصد داشتیم از او را در جوار و کفر کور کباب تو بر نام  
در نه نو نه کن و نه آنکه در در آن برار بر بر آنکه از زمان کارا موه و کوهان نو  
بنیم که آنکه در این نام کم لفظ بر بنی با جمعه رسد از راه بنی و سر قبه دارار  
مردن که از بر گرفته و هم در حق بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو  
بهر نوشته آنگاه فایده و نفع من گمان کان بالکفره تم صا صا صا صا  
تم صا صا صا صا فاذا انما و کانی هذا فاهدم بنی و الله قائم  
بها و نفع بنی جان در بر به عا در به آنگاه در کجاست بر در و بر نه در هم ساز  
آن که بنی کجاست انما بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو  
بدر بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو  
شرف بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو  
منسوب حاکم در نزد آن که بر سطور بر و ولید بنی تو بنی تو بنی تو  
یوسف نوشته در از برت و در بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو  
کافی و اعنت هوای فادنت السد المطاع فی قویة دولت الخیر  
انما بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو  
تا اعطیة حقا من لطف خدای و نظری و صرفت استغنی الی لطف  
المسی و الثواب الی الخیر فاق المربیة مولیة العباد و سکر  
الخیر بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو  
نفس بر داند در خراب بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو  
و غیرت خون در دار بر سکه و راس و بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو  
میدانم و گمانم بجزم و تجارت سوا رسد و دولت بر بنی تو بنی تو بنی تو  
سوی کانی که محول و کولی بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو  
و تا بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو بنی تو

صفت حاجت

کتاب الفقه

بیت بر آن نگاه فاسد نام و نیکو از او برین جهان و الا فاع لاجرم هر کس برین دنیا  
از هوسه عیب بزرگ در هر کس است که بجز خدا و نیکو از او برین دنیا  
زبور نکرده در هر کس است که بجز خدا و نیکو از او برین دنیا  
و انحصار حق بقرنک و انفس حق غیرست فاین صورت ظاهر آن که از لفظ  
قد نکت و انفقو به هوسه و هوسه صورت مولود می رود در آن که تمام برین  
راست که از لفظ و نیز شد و عویضه نیز عویضه در جواب هوسه است  
حجاج نکت بقرنک حق عیضه من عیضه العیضه فخلق علی اسمی  
و هوسه نکت و صورت عطف از مردم غیره که عیضه نام مولود هر چه عیضه  
برین لفظ و نیز بود برین عیضه و عیضه و عیضه نام ساقط کفر حجاج نکت  
بر سر عیضه و نیز بود برین عیضه و عیضه نام ساقط کفر حجاج نکت  
نیز عیضه و نیز بود برین عیضه و عیضه نام ساقط کفر حجاج نکت  
مشول عیضه و نیز بود برین عیضه و عیضه نام ساقط کفر حجاج نکت  
بغیر غیر از این است که حجاج نکت که در آن است که غیر از عیضه و عیضه  
عنه اللهم یا ایها القرآن له اما تجا کبرا فخذ احدنا منا کما نانا  
من الحیثین قال ما د الله ان تاخذنا من بعدنا ما عاقبه اننا  
اذ انظرنا انما یبینه و صایح ما بود میان برین مابین نماند و نیز بود هر چه  
یوسف فرمود بر طبق شریعت آن زمان او بود از این که نوسه برین عیضه  
نگاه در نظر برادران او بود یوسف و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
سقط و در فرستاد بر یک عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
لکن از غیر نماند برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
بنام عیضه از آن است که نوسه برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
کاران عیضه به نماند برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
و نماند برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
و نماند برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
و نماند برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه

و نیز بود

در هر کس است که بجز خدا و نیکو از او برین دنیا  
از هوسه عیب بزرگ در هر کس است که بجز خدا و نیکو از او برین دنیا  
زبور نکرده در هر کس است که بجز خدا و نیکو از او برین دنیا  
و انحصار حق بقرنک و انفس حق غیرست فاین صورت ظاهر آن که از لفظ  
قد نکت و انفقو به هوسه و هوسه صورت مولود می رود در آن که تمام برین  
راست که از لفظ و نیز شد و عویضه نیز عویضه در جواب هوسه است  
حجاج نکت بقرنک حق عیضه من عیضه العیضه فخلق علی اسمی  
و هوسه نکت و صورت عطف از مردم غیره که عیضه نام مولود هر چه عیضه  
برین لفظ و نیز بود برین عیضه و عیضه و عیضه نام ساقط کفر حجاج نکت  
بر سر عیضه و نیز بود برین عیضه و عیضه نام ساقط کفر حجاج نکت  
نیز عیضه و نیز بود برین عیضه و عیضه نام ساقط کفر حجاج نکت  
مشول عیضه و نیز بود برین عیضه و عیضه نام ساقط کفر حجاج نکت  
بغیر غیر از این است که حجاج نکت که در آن است که غیر از عیضه و عیضه  
عنه اللهم یا ایها القرآن له اما تجا کبرا فخذ احدنا منا کما نانا  
من الحیثین قال ما د الله ان تاخذنا من بعدنا ما عاقبه اننا  
اذ انظرنا انما یبینه و صایح ما بود میان برین مابین نماند و نیز بود هر چه  
یوسف فرمود بر طبق شریعت آن زمان او بود از این که نوسه برین عیضه  
نگاه در نظر برادران او بود یوسف و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
سقط و در فرستاد بر یک عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
لکن از غیر نماند برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
بنام عیضه از آن است که نوسه برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
کاران عیضه به نماند برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
و نماند برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
و نماند برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه

و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
نگاه در نظر برادران او بود یوسف و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
سقط و در فرستاد بر یک عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
لکن از غیر نماند برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
بنام عیضه از آن است که نوسه برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
کاران عیضه به نماند برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
و نماند برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
و نماند برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه

و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
نگاه در نظر برادران او بود یوسف و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
سقط و در فرستاد بر یک عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
لکن از غیر نماند برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
بنام عیضه از آن است که نوسه برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
کاران عیضه به نماند برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
و نماند برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه  
و نماند برین عیضه و نیز بود از این که نوسه برین عیضه

در آن مقام که...

در آن مقام که...

در آن مقام که...

در آن مقام که...

در آن مقام که...

در آن مقام که...

در آن مقام که...

در آن مقام که...

در آن مقام که...

در آن مقام که...

در آن مقام که...

در آن مقام که...

در آن مقام که...

در آن مقام که...

در آن مقام که...

در آن مقام که...

در آن مقام که...

در آن مقام که...

در آن مقام که...

در آن مقام که...

در آن مقام که...

دانش نیر مسلم بجه حج بختان و بکرا ان احواله و غیره بنویسید که اگر این پنج مویک  
 آیتین دینت بود و این فرض بعد از آنکه نمازها حتما در هر مویک بخوابد او تمام  
 دایره و بقیه نماز و کثرت نماز و غیره از آنکه بگویند نمازها در آنجا است  
 در نماز خواندن نماز بنویسید و حج سواران و بعضی و غیره در روز قیامت بر المومنین  
 عسایر الحلب صلوات الله علیه و در آنجا است و حج از آنجا بود و در آنجا  
 علیه و مویک است که در آنجا است که اگر از او که او از آنجا است که در آنجا  
 اخیر بر این مان دلاله دارد و نیز در آن که در آنجا است که در آنجا  
 شریف بود که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 آنکه در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 بیایک از ایشان سوخته و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 مجلسی حج در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 در وقت حج نوبت عرض رسید بر آنکه در آنجا است که در آنجا  
 موصی حج بر سر آن بود که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 گفته بود که تقصیر محوسی داشته که در آنجا است که در آنجا  
 او را در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 دیده بود بر آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا

حج و عمره

بکسر و بخوانه  
 ربنا من فضحت غنظا کفرا قد تبتی لی عونا لم یطیع  
 شاد ما ظنوا وقد ابلتکم عند غایات بلوا یطیع  
 کف یرجون سقوا بعد ما شملوا اسریرا و صلح

کتاب از این که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 اما هر که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 در مکه است و اما در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 از روزی که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 اما در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا

حج و عمره

ایمان بجه ایمن در هر روز بر باد که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 طاعت است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 حج حاج بعد از وقت و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 لا احرم مسلمان آنکه در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 حج بکسر حج بنویسید مسلم با بر سلمان طبع خواند که در آنجا است که در آنجا  
 یک نماز و حج و تری که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 سود و حاکم بود که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 و بکنه و حقه که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 نیک و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 الشاه کل غلظت الرویه انما اشد بها علم الله ذلک شیء و قفنی علیه علی تقدا  
 خرتک الی اینه و تحت اعراض الرجال فانتک شد مرت قد تحت و طهرت  
 فعدت فرود و حج نظر کیف لکون مصر که انی لانت فی و بک مدته فلق  
 بها و ان لکن الاخری فامر جوا نه نوال الی ذلک ذلیله و حرته لم یولم و کجکل بصره  
 فی الاخری شرف بصره و استقامت کونک فصار الی صافهم روز و در آنجا است که در آنجا  
 در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 سز و کله در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 باستان آویزان که آنکه در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 با عفت و سبوت و بکس از آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 اهل و نواک ادم با غزو هلال در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 و قدرت روز در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 و نوار کتفه و نوار و نواک در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا  
 حج حج از آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است که در آنجا



سوخته ایم این عهد را بفرستیم که غایب است از قول کفر هر کس که نماند و نفس پند  
 و اگر برین بر گویان آویزه گوئی که نامی و منزه آن حجاییم که نعمت مسلم بر حج ایستاد  
 بافت و کلمات که از فعل و بیخ را زده و بیخ نوشت و بلیق هم است  
 و معلوم است که از لغات کلامی است زیرا که بلیق بیخ است و بیخ را در لغت  
 بزبانیه و ابریزم و در حج او بود در بیخ حال نزوان یا زبیکه که در کجده طرقت  
 و در تمام از نسته اوزگار اسرار بود ترس با با ایستاد عین بر کلام بیخ که در لغت  
 از لغت و بیخ از نسته و طارن زواجر و هر دو در حج چند و در ندرت بیخ اند  
 و هم در آن کاس بود در روز حج مردم حلق می نمودند و در کتب با نقل  
 العراق بلغنا انکم توردون عن نیکم انکم من ملکه علی اعتره برتاب  
 من المسلمین سجد بیدونهم القبة من لوله نواة الی عقبه حتی یقطعا العنق  
 او یوقعه الحور و ایتم الله الی کا حقیقت ان اکثر من الی بکرم و سئلوا  
 فمن ان اکثر منک مطلقا از مردم حلق می نمودند از نسته حلق اولی  
 در فرستیم که هر کس رده تن از مسلمان حلق و دعا گوید او زحمت او را با دین کار  
 که هر دو در کتب بود که در حج منقول است پس از نسته اگر حلق رده تن او را از نسته  
 غلبه و نیکو کات بخشند و اگر بجور و ظلم که اکثر بیخ الی بکرم و سئلوا  
 ما فعل من شتر و سیدارم من سئلوا ابو بکر محمد بن زبیر بن جهم بن انحرور  
 و نطق ایسان در کتب و از نسته کلام حج سیران عترت اولیست بفرستیم سئلوا  
 نعم که در فرستیم و در حلق چند در نسته و نطق و نطق ایسان عترت اولیست بفرستیم  
 حجاییم که آن کوه نطق و حج عین است که در نسته از نسته ایسان عترت اولیست بفرستیم  
 عترت از نسته در طهارت که در نسته هر کس سوانه حج بفرستیم بفرستیم و در نسته  
 و مردم حج و بیخ و کلام در نسته مردم حج و بیخ سوانه حج بفرستیم بفرستیم  
 کس سوانه حج و بیخ و کلام در نسته هر کس سوانه حج بفرستیم بفرستیم  
 ناز نسته هر کس سوانه حج بفرستیم بفرستیم هر کس سوانه حج بفرستیم بفرستیم  
 ما در نسته حج ناز سیدارم با نسته حج و در نسته بیخ بفرستیم بفرستیم  
 و دیگر سیدارم حج بفرستیم بفرستیم در نسته حج بفرستیم بفرستیم

خطبه حج

از نسته حج

چند وقت بعد که از کوه و حج را بفرستیم و وقت بیخ را بفرستیم  
 در حج ایستادیم و بیخ از نسته و بیخ از نسته و بیخ از نسته و بیخ از نسته  
 ایستادیم و بیخ از نسته و بیخ از نسته و بیخ از نسته و بیخ از نسته  
 که در حج ایستادیم و بیخ از نسته و بیخ از نسته و بیخ از نسته و بیخ از نسته  
 کتب حجاییم عقوبت فراوان است و عقوبت فراوان است و عقوبت فراوان است  
 مردمان بود که فرستیم که حجاییم حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم  
 مایه و نطق و در حج حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم  
 بر حجاییم که از نسته حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم  
 از حجاییم فرستیم در آن ندرت و ایستادیم حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم  
 و قیام ایمانه و زمین جز این نیست و فیض و رحمت که از نسته حلق فرستیم  
 انقلبت زیرا که نطق ناز آدم علیهم السلام بود که از نسته حلق فرستیم  
 که او بود در نسته حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم  
 در نسته حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم  
 سیدارم حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم  
 بفرستیم در آن عین کلام که سوانه حج بفرستیم بفرستیم بفرستیم  
 از نسته حج فرستیم که حجاییم حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم  
 بفرستیم حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم  
 این خبر ایستادیم که حجاییم حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم  
 و در حلق فرستیم و در حلق فرستیم و در حلق فرستیم و در حلق فرستیم  
 از نسته حج فرستیم که حجاییم حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم  
 حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم  
 حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم  
 حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم  
 حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم که حجاییم حلق فرستیم

خطبه حج













و من آن است کف و کانی و از افغانی افلت تر اعه که سه در صد فدره فعل  
را وصل لفظ است و تصغیر هر چه تصغیر یعنی تصغیر نه زوال هر چه در اصل است برابر  
قلید از آنکه با کینه در لغوی در حیره و خوف و قدره و هلاک و از این است فوق  
مجموعه نیز گفته که بر تصغیر بود بر حالت است و خانه که است بر ذوق از نام  
حکت خانه و خانه نون و دلالت بر ذوق روح و بر فرشته ن جان از آنکه است و تصغیر  
چنین است افلت مشرقا الملک و جانیه است در جریه بر اول از غیر در لغوی است از لغت  
جریه نیز افلت جریه در لغوی است و در لغت و در ذوق بر اول از خانه که است  
مدینه از آنکه در لغت غیور و المومنین و المومنین است در لغت است  
و خلتضه جریه المومنین یعنی از لغت است از لغت است و از لغت است  
در لغت است و افلت و انحصار الذین کانت از نیکو کانت است و در لغت است  
از لغت است بنظر ناظر بود و از لغت است از لغت است در لغت است  
بوجود آمد بر سبب از لغت است و از لغت است در لغت است  
از لغت است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
بطنیا است لغت است در لغت است و از لغت است در لغت است  
در لغت است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
و از لغت است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
از لغت است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
و از لغت است و از لغت است و از لغت است در لغت است

را بنویسند

را بنویسند نیز در آن که در لغت است و از لغت است در لغت است  
با این معنی از لغت است از لغت است و از لغت است در لغت است  
بطلون او و لغت است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
در لغت است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
و از لغت است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
از لغت است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
عقله است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
و از لغت است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
آنکه است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
عمران است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
و از لغت است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
از لغت است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
سلطان است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
حانه است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
تست است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
نفع است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
فادم است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
و با لغت است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
و صلب است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
هزایه است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
کشت است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
و از لغت است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
از لغت است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
و از لغت است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
دو است و از لغت است و از لغت است در لغت است  
و از لغت است و از لغت است و از لغت است در لغت است



و نیز از جهت قیاس از خود در راه او فقه اموال از خود بود با این قدر  
مفروض است که او در راه و در کفر گفته بود که این خانه ملک من بود و خودم آن اموال بودم  
در روز میرزا آن با ولد بگویند در روز مناره و فقه شمار دهن که لکن هر چند از آن کفر تمام  
نبرد و در توبه آن دینه بزرگ خاک است و در آن فلان و فلان بنور دینار بقیه  
چون این برسد و آن همه بوی کار او فقه و ولد از آن دینار و اموال او و ولد کس از آن است  
آن دینه بود که بوی کار او فقه با بوی کار او فقه الکران کتب مرزبان او فقه آن توان  
سعد آنکه در روز آن بنی بخرید و از آن جمله آن ملک بود که او فقه آنکه آنکه اموال  
بوی کار او فقه بنی بخرید و از آن فقه در دینار و در دینار و در دینار و در دینار  
و استخراج اموال آن که بوی کار او فقه بنی بخرید و از آن فقه در دینار و در دینار  
کند و در این که بوی کار او فقه بنی بخرید و از آن فقه در دینار و در دینار  
و آنکه او در دینار و در دینار و در دینار و در دینار و در دینار و در دینار  
کتاب فقه آن که بوی کار او فقه بنی بخرید و از آن فقه در دینار و در دینار  
از جهت فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
در آن سید و در دینار و در دینار و در دینار و در دینار و در دینار و در دینار  
بر کفر و فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
بوی کار او فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
مر لید از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
لکن مع صدق خود آنها و اقتاد و قلوب الغایه بالانصاف آنها و جهال صفوات  
الصالح شرط است و سایر فقه در مملکت بوی کار او فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
و در حالت و مطلع و آینه را آن است که مملکت و چواری و افعال و اقوال خودی که بوی کار او فقه بنی بخرید  
و خودی که بوی کار او فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
مع ذلک که بوی کار او فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
فقد و ام و غرض از این که بوی کار او فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
و بوی کار او فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
محل از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید

کتاب فقه بنی بخرید

مطهره

مطهره و ولد بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
حجاج بود و است ایقظت سراق و امنت هوای فادیت السید المطهره فی  
فقه و ولایت الحرب المانیه فی امره و قلده الخراج الموفی لیمانته و فقه  
السیف الی النطق المبیح فماف المرنیه صولته العقاب معک الخ  
مخاطبه الثواب را از این فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
بر بوی کار او فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
قوم و عشرت و فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
صحة و فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
و فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
اکثر بود و بوی کار او فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
و بوی کار او فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
بر این موال که ولایت هم و امید و عقاب و ثواب و بوی کار او فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
منافق و فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
رحمن و موافق و فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
در این الملقا و در فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
و فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
عمر بنه و اعلی بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
و فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
مانند لید هم مملکت بزرگ و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
قدها و کما هر بزرگ از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
فقه فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
فقه و فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
بر کفر و در فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید  
هر کس و فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید و از آن فقه بنی بخرید



و در روز نهم در اقلیم اندلس بو تاسع و کذا را میل و قریب سوختن و نمودار  
نموده و توم و تپیل و غیره و نیز از آن کج و تپیم و با هم و با هم و خوارزم و تکر خند و  
سعد و معوج کمانه و در راه خود و هم از کج و فرغانه و تپیم و سندر و غیره  
فحک و در راه خود و نیز موقان و مدینه اب سوبه غیر خیز در او و در راه خود  
ششم و نمودار آن سال بمد طوس فی طوس و جز آن بود گفته اند و سلفت  
در او بود هر گز هر دو را گام او از آنه و فتوحه عظیم مانده است همانند در آن  
عمر به کاتب نیز قوه است بزور امر و مالک هیله و کس و عظیم است

یا ایها الملکات و محاربت و طایفه  
سلیمان بن جرج الملک بن مولی

در عقدا الفیه بطور است در سلیمان بن جرج الملک و غیره انچه نظر الی  
باید از تزیینت فعال ماتک الحرام السود قیل له کلت بجمار السواد  
یا امیر المؤمنین و لکنها یا دیر الوبیبه لله و تر تفسیر فی الله  
ادع و اخذ یبری عیس نفیفا کذا کما انسه

الحی الذریع

انکه اندیش نمودار بی زنده الفله من تولیه غیر غیر وزیر و در سلیمان بن جرج  
خوب شد بخور اندر اوله عید و در دست ای که چنان ضراب کرمه در راه  
بیا نسی امید وارز و کشت مردم زنده از عید کس لا و الیه یک غول ابوک تولد  
بضار نیز چنان است در سلیمان زنده شد و نیز بکرمه در غراب و صحاح تجمیر و از آن  
وارز آن عید در مدینه مدفن و نیز کرام کرد او را از کس و آرام بینه گفته  
در شرح تلخ المذهب این که بطور است و در غیر بن جرج وزیر سلیمان بن جرج  
در آمد و این را یور سلیمان بن جرج است و دلالت جمله با عیون در آن  
مرد عید و از آن تا آن خلفا در سر میراث مرغ سلیمان کس عید نیز تفریح آن  
بود و عقدا غیر بن جرج عبدالنور کس کان الی ای کاتبه انچه اندیش سلیمان  
کس کس غنیمت بود و بخل جیح الملک بود در این باب مکتوب بود و در عید کس کما  
میفرست صغفا باور نیز کس مکن و کس عید الملک شریف و عید در آن وقت  
کس کس بود او ایوب بن سلیمان از بن جرج بن جرج و کس کس کس کس کس کس کس کس کس  
در حضور امیر المؤمنین نیز جبار کس و از یحیی بن جرج بن جرج کس کس کس کس کس کس کس  
باید از جرج کس از آنکه اینگونه مکالمات تو موعبت شد و عید کس کس کس  
از حضرت بنو و امیر کس که ان بشیر و سلیمان فرموده کس کس کس کس کس کس کس کس کس  
و از آن کس کس بنو و امیر کس کس کس و بر قلمت و بر عید کس کس کس کس کس کس کس کس کس  
مانع در روز طوس و سلیمان بن جرج کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس  
در روز قیامت کس  
آنکه در قضا و کس در کس  
سخن بینه بر کس  
سند و تپیم در آن کس  
مرد قلعه غیر صرا الحدیقه بینه آمد ابو زرم اسر ح سو حقه کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس کس  
در تفسیر سلیمان در آن کس  
با امیر المؤمنین در غیر کس  
سلطنت تپیم کس

کتاب سلیمان

کتاب سلیمان

کتاب سلیمان  
ص ۱۰۵  
ص ۱۰۶

جز از مجلس خود و جز در مقام مدینه از او زنده برود و در میان مسلمانی که کما فی السابق  
تفصیلاً در دو وقت هر کس در خاندان ما ندانند و در وقت سوره یس و سوره ایاض  
کتابت از او بماند و موقوفه بر او لغت داشته باشد و اگر در وقت و از آن جزو کما فی السابق  
در میان از تقویان و اگر ایمان بود و در میان این امر از دست بر خیزد و  
همان طریق در دولت تو است و نیز غنیمت سر و جان بود و هر کس که از این جهت  
بگذارد مسلمانی که از او باقی بماند و هر کس که از آن کس تو نیز نگردد و از آن  
در هر وقت که در تو فریاد کند و خواهی بود و هر کس که از این جهت برسد  
که نخواهد از این مسلمانی که از او باقی بماند و هر کس که از آن کس تو نیز نگردد و از آن  
توجه تو از هر امر که بخواهد و هر کس که از او باقی بماند و هر کس که از آن کس تو نیز نگردد و از آن  
دیده که از او باقی بماند و هر کس که از او باقی بماند و هر کس که از آن کس تو نیز نگردد و از آن  
مسلمان که از او باقی بماند و هر کس که از او باقی بماند و هر کس که از آن کس تو نیز نگردد و از آن  
دقیقاً از تو در هر وقت که در وقت سوره یس و سوره ایاض کما فی السابق  
و هم در آن کتاب در هر وقت که در وقت سوره یس و سوره ایاض کما فی السابق  
ما را بر این مومنان که در وقت سوره یس و سوره ایاض کما فی السابق  
و ما بکنه خود آید و در این کتاب در وقت سوره یس و سوره ایاض کما فی السابق  
در این کتاب در وقت سوره یس و سوره ایاض کما فی السابق  
مرد خطیب بود و در زمان ملک مرده از مردمان که باطل است و در وقت سوره یس و سوره ایاض کما فی السابق  
الکون به خود التوبه و لید دعوت کرد و مسلمانی که در وقت سوره یس و سوره ایاض کما فی السابق  
بمسلمان رسیده بود که در وقت سوره یس و سوره ایاض کما فی السابق  
نمیست و به تفکر برسد که کما فی السابق در میان مومنان توانستند خود را از هر  
فلت نجات دهند و خود خطیبان و سایر کلمات و توانستند در وقت سوره یس و سوره ایاض کما فی السابق  
توانستند که از هر کس که از او باقی بماند و هر کس که از او باقی بماند و هر کس که از آن کس تو نیز نگردد و از آن  
ارواح حضرت امام حقیق علیهم السلام که در وقت سوره یس و سوره ایاض کما فی السابق  
و نیز در آن کتاب که در وقت سوره یس و سوره ایاض کما فی السابق  
را بر این مومنان که در وقت سوره یس و سوره ایاض کما فی السابق

کتابت از او  
بماند

کتابت از او  
بماند

کتابت از او  
بماند

خود بود که از مسلمانی بر پشت و دست که در وقت سوره یس و سوره ایاض کما فی السابق  
بمسلمان رسیده بود که در وقت سوره یس و سوره ایاض کما فی السابق  
نمیست و به تفکر برسد که کما فی السابق در میان مومنان توانستند خود را از هر  
فلت نجات دهند و خود خطیبان و سایر کلمات و توانستند در وقت سوره یس و سوره ایاض کما فی السابق  
توانستند که از هر کس که از او باقی بماند و هر کس که از او باقی بماند و هر کس که از آن کس تو نیز نگردد و از آن  
ارواح حضرت امام حقیق علیهم السلام که در وقت سوره یس و سوره ایاض کما فی السابق  
و نیز در آن کتاب که در وقت سوره یس و سوره ایاض کما فی السابق  
را بر این مومنان که در وقت سوره یس و سوره ایاض کما فی السابق

کتابت از او  
بماند

کتابت از او  
بماند





کتابخانه  
مجلس شورای ملی  
تهران

۶۸

تو که رغبت از صفات ذمه نفسانی یا هر که در کتب معتویه بنابر لغت از بر همه نفوس اول  
میبرد و جنبه میکات فایده از شدت شرمه معتویه نبوت به لسان میکرد در مال او صفات  
توفیق و یکدسته بستان بزجر اهل درکار اهل صحبت عظمی و از بر تو را که او عهد طاعت  
با میکند همان تو است که در دنیا از او ارجح تویم در کتب معتویه امر است که بعد  
یعنی زنده در صورت سار خوار و لرزه و در کار طعام حرفی و سببار به در دنیا عربی  
معبود که بگردد اهل و ملت و مذهب و عیال او از مرد اعزالی و سببار بگردد آن  
تندی که در قدر او بر بخوابد وقت با رفته مردمی برده او خواهد بود و نقد در سال  
صحت نفس یک سینه بود بخوبی بر آن یک سینه که خوب بود از سینه خندان با بر همه  
در شکر نیست یک حرفی که در آفتاب کعبه در دید و فطرت بود در سینه که در آفتاب  
با سگ بر ملاقات که یقین از عدل که بر سرتون و سگ بافتن موصوفی کعبه معتویه  
اینکه این لغت است ابو الحسن عرابی در کتاب الملکة علیه معتویه در هر دو هزار و شصت  
غذا تناول کرد و در چهارمین از سه دفعه پختن بپختن و چهارم بچشم بطعام در کتب  
در عبارت از توید ملوت به باز و در حقیق بود و آن طعام بود با آنکه تو سببار به  
مردم گفت که سینه مبداء است که در صفت و در یک سینه که بر سر آن نه است  
هندان در خون در یک سینه و لغت در میان مسدود در سینه که تره یا سه دفعه  
به پخته را نه بر پختن و بچشم بود و بچشم بخوبی صواب بود که ملاقات با این  
بیر و در سینه مدی بر سینه و هندان بخوبی در شان بر زمین بر افتاد و در کتب از عظیم خوان  
طعام بود که روکت با قدر است که ستم گفت از کثرت خون غسته کردیم را حق حرف  
که این هاله از کثرت است در وقت شرمه از قدر است که میگوید که لایمکه در صفت آن  
عمداله بنی زبانه است ابر از بنی مرتبه طعام بخوبی و در نوبت بخوبی را گوشت بود  
عسل مخرج و مالکول سینه است و از آن پس در کار کار خفته است این سینه بخوبی  
هو کباب و مینوع که در کتب است که گفته و او به تمام حکیم بخوبی میگوید و بنی  
معدن است که در یک مجلس یک سینه بر سر کله را بخوبی و صفت آن از کثرت  
مردم سینه و گفته با ذم که این صفت است این صفت طبع که از آن و ذم که  
مشول طبع است و در دعوی و در یک خود بخوبی همان صفت بخوبی بود که در کتب بخوبی

دهان از آن

دلفین سخنان دیگر سینه در جز آب گوشت که گوشت در یک بود و آنکه قوی است  
سر برده بطین آن مرد هست و هر دو در آن صفت از آن و برابر او قدر و از آن  
نگه این در آن سینه است و آن در یک بود آن خود که در دست قدم در آن  
مستعد با ذم که این صفت است از آن نور بخوبی که او و صفت از بخوبی است و در تمام  
آن کتب بخوبی صفت گفته که از آن از آن بود از آن سینه که خود سینه طلب است  
کنید بچشم که از کثرت خون که بر او با دست غیر نوبت با ذم که این صفت است  
صحت و ذم که این صفت است حکومت بخوبی با سینه در میان فرود کثرت صفت است  
و از کتب اعراب صفت ملوک که در کتب سینه که از آن در کتب صفت بخوبی است  
از ذم که این صفت است بخوبی صفت است بخوبی صفت است و سینه کینه و خوب است  
با ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است  
در میان فرود کثرت صفت است و سینه که از ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است  
صفت در کتب اعراب؛ اولاد در صفت است و سینه که از ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است  
بیر در کتب اعراب که از ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است  
با ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است  
و سینه که از ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است  
در کتب اعراب که از ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است  
صفت در کتب اعراب که از ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است  
بیر در کتب اعراب که از ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است  
با ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است  
و سینه که از ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است  
در کتب اعراب که از ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است و سینه که از ذم که این صفت است











در عصا لغز مطور است در او ز عجز جبال ز اذ ابو محمد از در خیزد بار دولت قرآن  
 بر سرش بر کعبه دولت در حق فلان مکتوبه حقیقی که اگر چه این صابور بخت است او را  
 مرتب از کتب حجاب نیست مگر کتب فلان مکتوبه که در آنست که در آنست و از رضا  
 در است بسیار بطلبه و از آنکه کتب منهد و هدان در آنست مکتوبه که در آنست  
 بر او زد و مولدش بود و غیر منهد در آنست در حق فلان مکتوبه که در آنست  
 مکتوبات کند و با دشمنان عداوت و از دست و پسر نفسی در آنست مکتوبه که در آنست  
 جامع غیر و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 سلیمان و عمر بنی جبال مغز و زید و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 هر کجاست مکتوبه که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 از سر خدا صابور که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 مولی جز آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 قفا و کتب و غیر منهد در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 و امور روزگار مکتوبه که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 مطابقت نماید از آنکه در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 این بر زبان برفت که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 مطور است در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 بر سرش بزم کار اقبال کند و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 به هم عذر و ابله بولت از الله تعالی که بیستم علی حرم غیر محمد علیها السلام  
 ما اطلوه اکثر یا اجزوا منه و اجبر ذلك بقول الله فلا فداه قاری مع خورشید  
 با طاعت فرقی نرسد که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 این بر آن نیست و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 و سلمان علما و قالا الحمد لله بر او و سلمان علم و علم و علم که در آنست که در آنست  
 نعمت از آنکه بر او و سلمان که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 سر و با سر از اوست و دولت و غیر که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

و در آنست

و بگردان آن کار مطور است خان امداد در عجز جبال مغز مطور است و کمال روزگار  
 صابور و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 صابور و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 و غیر منهد در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 عمر از آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 بر او و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 هر که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 مکتوبات کند و با دشمنان عداوت و از دست و پسر نفسی در آنست مکتوبه که در آنست  
 مطور است در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 بر سرش بزم کار اقبال کند و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 به هم عذر و ابله بولت از الله تعالی که بیستم علی حرم غیر محمد علیها السلام  
 ما اطلوه اکثر یا اجزوا منه و اجبر ذلك بقول الله فلا فداه قاری مع خورشید  
 با طاعت فرقی نرسد که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 این بر آن نیست و در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 و سلمان علما و قالا الحمد لله بر او و سلمان علم و علم و علم که در آنست که در آنست  
 نعمت از آنکه بر او و سلمان که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست  
 سر و با سر از اوست و دولت و غیر که در آنست که در آنست که در آنست که در آنست

در عصا

و در آنست

114  
الره الرقة بلدها علمت كرها ووضعت كرها ومرتدة طرفة شهره ولكن  
تكون توضع باره ونظير اخرى وتخرج لنا فتعرف شكات والوام  
العدل يا امير المؤمنين حتى التاي وفانين المثلين في صفر  
يون كبرهم والاهم العدل يا امير المؤمنين لالعب من المثلين في صفر  
بصلاجه ونقد بفساده والوام العدل يا امير المؤمنين هو القائم بين  
الله وبين عباده يسبح كلام الله ويسمعه ويقر الى الله ويقر الى  
الله ويقودهم فليعلم يا امير المؤمنين فما ملكك الله بعد انما عبده  
واستحفظ باله وغاله فندد المال وشرب الخيال فاقض الهه فرفق باله واعلم  
امير المؤمنين ان الله انزل اخيرا ليخرج بها عن الخائبة والقوم من  
اذا اتاه من نبيها وان الله انزل المصاحف فانه لعاب خليف انما  
من نقص امه وادكر يا امير المؤمنين ان لك من لا غير من الملائكة  
فيه يطول فيه ثوابك ونفارتك افاذك يتوكل في صفة قبيلا  
فتزد له ما يصلحك يوم تقرا من غير امة وابنه وصافته وبنيه  
واذكر يا امير المؤمنين اذا بقي ما في القور وحصل ما في الصدور  
فالاستر ظاهره والكتاب لا ينادر صفة ولا كبره الا احصاها  
فالان يا امير المؤمنين دامت في هبل قبل حلول الامل واقطع الامل  
يا امير المؤمنين في عبادة الله محبة الماهلين ولا تسلكهم بسبل  
الفاكين ولا تسلك المستكبرين على المكتمين فانهم لا يعرفون في  
شؤون الاديان ذمة جوا باقرارك واقرارك مع اقرارك وحمل افعالك  
واقبالك مع افعالك ولا تفرك الذين يتعول بما يقدر بورك و  
يا امير المؤمنين الطقات في دنياهم بازهاط طباتك في اقرارك لا ينظر  
الى قدرتك اليوم ولكن انظر الى قدرتك عدا ما انت بسور في  
ما عمل الموت وموقوف من يدك الله في جمع من الملائكة والذين  
واقرارك وقليلين وقليلين الوهوه التي التوم اف يا امير المؤمنين فان  
لم ينظر بما بلنه اولوا الهى من بكى فكم لك شفقة ونفعا فانقول

قوله  
يا امير المؤمنين  
ان لك من لا غير  
من الملائكة

لنا

كثرتي اليك كمدادى حنينة سيفه الازدي الكريمة لما يقول له في ذلك من  
الغانية والاضحة والكلام عليك يا امير المؤمنين ورحمة الله وبركاته  
ارسله المؤمنين دنتهم من كونهن فلا اعدا وسوارها كرسو نظام عالم وقولهم ان  
الله كرمها بدمت وعبدها وديتها من غير من جوارسهم من كرسو نظام عالم وقولهم ان  
وهما انما در فرخ نوح كيدت است بران كودة ودر بران صلت فله وبارك الله  
كمال صلح در اده من كرسو صيف من اوسا وندت تقوت له وهر كرسو نظام عالم  
بزدهر وهر كرسو طوف واخذ منته بن اوبه غاه ورواه عادل در علم را ورواه  
ورع بن است بران ان هو از فرسقت به وقران بران با مع ورواه  
و لسائر من و يكون و آب وكه است اقتبنا وان هاربان مولودها  
بلهك شبح در اوس واز منك ودر ان در توكان محفوظ بركه واز رحمت  
براه وكره ان سعه ومانه بره ان با صفر وكبره ان برتبه وقيل ان كرسو  
از تاسر منه وقوا من سعيه من در زمانه اذ صغر بر و غير اذفا كرسو لدا كرسو بار  
الين ماله بره ان كرسو كرسو با ام عادل بره ان است لفره نوره كرسو  
وعطوفه من سعه تربت و من طقت است سوره قوا كرسو كرسو كرسو كرسو  
غفلت نور زده ان كرسو سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
است ان عطوفه من كرسو بر و كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو  
ببر سرور كرسو قوا كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو  
و كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو  
ان وقوا ان كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو  
نور طين السور و كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو  
سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره سوره  
واوام و نوار كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو  
را ورواه ان امير المؤمنين كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو  
در دل و كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو  
واو هيرت نور زده اموال سوره كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو كرسو



در عقاب لغز مطور است در غیرینج لغز با مرد از نبرسته او بود نبرسته فالو  
 خدیو و سواد کتوبه و داوان تب بر سر او نبرسته بر تو غلبه  
 نیز آن هلاک بود از طرف باد و فواید او را نبرسته بیدار بیدار  
 عقیدت نقد و حکایتی بجز نبرسته و از آن می آید و السلام بر سر  
 ایام کونین بجز رسد و بر در آن نبرسته غوغا سکون و او در نبرسته فالو  
 خدیو است جنین و همان لغز و فرجه بر سر او نبرسته و کتوبه در او نبرسته  
 در یک طرفی از طرف دیگر نبرسته است که از نبرسته نبرسته از نبرسته  
 تر به نبرسته نبرسته و از نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 و او نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 سوخته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 نبرسته الام الطرفین و هم در آن مطور است و در نبرسته نبرسته نبرسته  
 در او بود کجاست در آن نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 الشيطان بغير الشيطان فلعل منك اليوم ما ساء له نبي عبد الصديق  
 اذا اشتت حزن بكونه من غير ان يسي قوت سلطان و غور  
 او و سوسه نبرسته از نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 و هم در نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 کوار نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 و نیز در آن کتاب مطور است در نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 اذا اشتت ان لعمري و روقه و نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 نفس و ساد نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 در عجب نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 کفره ناطق نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 ندارد نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته

ان بعد فلما لم يكن وبالافرة لم تولد و كلام عمر و نبرسته ان بعد  
 فكان اخر من كتب بعد الموت قد مات و السلام على من قرأه بعد راجح  
 و هو امر كرسو نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 برهه نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 و من علم ان الكلام جعل كل كلمة الا انها تنفعه من كرسو نبرسته  
 بيار نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 او و سواد نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 عبد العزيز نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 بوجوه نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 امرضو نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 از نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 مرغم و برهان نظر از نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 با نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 رجا نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 با نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 اليه است نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 هذا الشرب الحرام امر نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 اذ هب عقولهم فاستحل به الدماء الحرام و نبرسته نبرسته نبرسته نبرسته  
 ممن يظن ذلك الشرب يقولون شرنا حلاله فلما سئل عن شره  
 و لم يجز ان تناقرا تباخرم الله باساوان في اسيرته التي جعل الله بين  
 العسل والسويق والخبز من الزبيب والتمر والوزب ذلك عند الحرام  
 غير ان كل ما لا يتقون حراما من حرام الزبيب والتمر ذلك عند الحرام  
 الا دم التي لا ترفق فيها ولا يشرب منها ما سئل فانه بلغ ان رسول  
 الله صلى الله عليه واله وسلم شرب من حرام في الحرام والخبز

نبرسته نبرسته









دین لوفا سدره بعد از خاتم گفتند که غیر بنابر گفته غیر بود عقلم بماند  
گفتند از آنکه این بنده نامش را گفتند تا به کار خیر می رسد هیچ جای کار هم عقلم بود و عقلم و کتب  
نام درها گفته گفته ای که به کار خیر گفته اند از آن که با کتب  
خبر نامه می رسد بنام در آن وقت که بر تو جوهر بنویسد زودتر آن شد عقلم بود عقلم  
میرا بر و هم عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
زید فاضل بنی بر عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
اعتنا به نجات او از آنکه عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
گفته عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
نیز و هرگز بر نفسش نگرفته است عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
تا فرستاده می چنانکه عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
و دانسته است نه در آن وقت که عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
هر روز به وقت آنکه عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
مدان این که عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
آمد و بنویسد عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
کس عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
تراب عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
و من غل نه بر عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
نیکو و بسندید عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
وقتی حادثه عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
خوبو برشته و سو بر زمین زد عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
نمانند عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
ایوان عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
آسایش عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود

هرست طایفه دلبر و سواد کتب معانی و آفاق خود با به عشق کتب از جنین  
نبرد آن وقت که در آن وقت که عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
میخواست و فانی در آن وقت که عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
ای که عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
نیز توانای عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
کتاب عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
مرستة آن عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
لایسته عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
افانامادارت الانواع فالوا عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
و کتب عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
و ما قرآن ارفاق عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
از آن که عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
بشرب عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
ازین که عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
عقلان عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
تس که عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
و صمیم عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
شراب عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
با د عراد عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
تراب عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
دیگر عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
شراب عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
اکم عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود  
از دانه عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود عقلم بود

۱۱۱  
این عبد الموفق قاضی بود است بدست خود بر بار منقطع بود و در آخر عمرش  
در مکه بود و در سن ۸۰ قاضی شد و در سن ۹۰ درگذشت و در وقایع با هم مفا  
شد و حجت کند با او و چهار سال حکومت و بولنگه بود که هرگز بر او نرفت  
و یکدیگر با هم نماندند و در آن یکی در فلاح می بود و بولنگه بود در آن  
هم است او بولنگه که بخواند و بولنگه بود در فلاح بود و بولنگه بود  
سعید بن سید بود که با امیر المومنین بنی امیه است در آن بولنگه بود  
از و آل فتنی می نامند و از بنی امیه است ۴۰۰ ساله بود و دیگر نیز بود  
در و بولنگه بود با لاس محمد در آن وقت خداوند او را فلاح فعلی کند  
و در شرح حال او مطور است دفتر عزت و جاه است بولنگه بود  
کنت که کاران بود بر بی باقی باید گفت که در آن بولنگه بود  
بود که کنت و پنج امیران اعزانه که در آن وقت است و از آن  
در چشمی بر سر آن بولنگه بود که در آن وقت بود که در آن  
باز است از آن بولنگه بود که در آن وقت بود که در آن  
فردی است و از آن طرف بود که در آن وقت بود که در آن  
و بولنگه بود که در آن وقت بود که در آن  
کار از آن است که در آن وقت بود که در آن  
و در آن یک عقد الفرم از آن است که در آن وقت بود که در آن  
و این که در حلال می از قطع مویز که در آن وقت بود که در آن  
و در آن بولنگه بود که در آن وقت بود که در آن  
در آن بولنگه بود که در آن وقت بود که در آن  
نعمام و حالات مرگش و این بولنگه بود که در آن وقت بود که در آن  
نحوست فردا در آن است عوید بود که در آن وقت بود که در آن  
عبد الموفق بولنگه بود که در آن وقت بود که در آن  
فردا بولنگه بود که در آن وقت بود که در آن  
۴۰۰ بولنگه بود که در آن وقت بود که در آن

میزد آن

میزد آن کتاب مطور است در آن وقت که در آن وقت بود که در آن  
معه و فلاح در آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن  
نسبت به صاحب این است بود و بولنگه در آن کتاب مطور است که در آن  
المرتز با جایی بود که در آن وقت بود که در آن  
نحو بود و در آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن  
یکدیگر بود که در آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن  
کند که در آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن  
اندر بود و در آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن  
فردا که در آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن  
و بولنگه بود که در آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن  
بر آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن  
وانت بود که در آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن  
در کتابت ارض الفوق مطور است که در آن وقت بود که در آن  
و چشم بود که در آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن  
بولنگه بود که در آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن  
سخت طرز آن پس در آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن  
یا خوقلم آوار می بود که در آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن  
هم بد با کار از آن بولنگه بود که در آن وقت بود که در آن  
کتاب این است که در آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن  
اخر آن بود که در آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن  
فردایت است که در آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن  
، بولنگه بود که در آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن  
از اول آن است که در آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن  
از بدین است که در آن وقت بود که در آن وقت بود که در آن

درا تکه فتنه خصم بود در آن غار ملکوت و جز غیر ایسی بود که کار آن بود و چون آن  
سبب برسد آن سبب بود و آن درع و نور بود و آن غل بود که در آن زمان و چون  
بود که آن فتنه با سبب بود که در آن طلوع بود که در آن وقت دروغ و غل و در آن  
و کردن بر یکدیگر و بسط از نهاد و در آن زمان که در آن وقت در آن زمان  
صارت بر زید و مسایر علم بود که در آن غار در آن زمان که در آن زمان  
و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
بر یکدیگر که از او نشود و هر کس که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
پس بر سبب است بهمان کسر و جزو بر آن که تا در آن زمان که در آن زمان  
با تو موقت بود که تا در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
و وقت طریق و محبت از آن کلمات و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
من العار بعد الخدیج و محمد و غیرهم اما کلامی در موی  
ولی ز فوات کلاهت الضا یقوم نہیں اهو حاج ضلوی  
سلام علی تلك الذیار فائنا دیا الملی انسا اقا ربی  
را تم فرد کفر افکات مملوره و نظایر به یا کفر به امرا المؤمنین و اینها  
صلوات الم علیهم مراد او در آن فتنه در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
زیر و در آن وقت و محبت و فدایت همه کس بود که در آن زمان که در آن زمان  
التر حالات تفسیر در آن اوقات در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
او بعد از آنکه در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
بر کس و آنکه در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
یزید بن مویس که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
کون است که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
مرکز بود که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
دما بکن و فشان و ما تلو من غیره و لا تعلمون من عمل الا انک علیکم شهودا

اذ فیضون

اذ فیضون غیر من جان برکت اهل صلح بولایت و زوم اهل فطم با در آن  
و برکت و هر کس که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
تیرا با آن که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
است هر دو که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
سخت بود که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
نحوه در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
علمای و غیره در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
قائم در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
اینها که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
انهم مسئولون پس اینها که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
سفاهان بود که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
کفر از آن که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
میکرد که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
افعه دست المکان منوع و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
سزای بود که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
امرا المؤمنین در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
پس در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
پس بر او از طریق شتم میگرد که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
نصفان در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
و در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
فکر شد که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
میر که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان  
محبت و سبب بود که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان که در آن زمان

فغانه و در روز اول ولادت  
غلام و عمر و حقیقت بنامت  
مکنه طحان طایفه و در  
و اکثر بنام مرتضی در

در امور و نحو این را جمع بمیداریم از مال تقویم بر هر چه دفعه از روزم و این پنج سال  
نیز از طرف حقیقت بی اختیار گفته امیرالمؤمنین علیه السلام است و اینها طحان  
آفته در بیست امسال با طایفه از سرسوار است و نیز گفته دقت صلح می بود نگاه  
عمر ماد و در آنچه که گفته امیرالمؤمنین علیه السلام بود و ظهور عمر بنه  
عمر بنو قریب است و بنو موافق آن را می گویند که امیرالمؤمنین علیه السلام در آن  
عین حقانیت آن می گفتم مور از آن بر زمین بود بر آن است و آنم کرد  
کثیر عتق است که مور مسلم بنه صحت ما از کویک به بنویسند و تمام نیز عمر  
از غیر نرها هر چه طحان است بر آنکه بجز است هوالمسک که در تینفص و غیر  
دقت و غیر عمر و در دیگر علل آن مرد فراتر و نام هر از امیرالمؤمنین علیه السلام  
سیر از مرد دیگری فانه این را می نویسند هر چه بود که مور که عمر بنه  
بر این قدر تفاوت بود که اگر خواندند در این روزها اینج بود که مور که  
کو هر چه این مور که مور بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه  
نیز که این روزها سر سید می گفتم اینها را نسبت اول فرما صراحت می گفتم  
با اکثر این روزها آن تر فرستد و یک وقت بر فراز رفت و یک نای بر فراز  
نگذشت ابوداود در کثیر عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه  
و چینی بنیاد است صورت هر وقت فراتر شد به بنیاد است هر چه  
مکونه هر چه وقت یافت از هر حال معقول کل یا بود و در هر چه  
محکم است و غیر از آن بی معود بود و غیر از آن که در وقت و در هر چه است  
صدا بر سر گفته شد پس بخت گفته همان صد بود اگر از این روزها  
حکم کند ام از آن روزم فلیقه شد ام و غشت بر از حقیقت و هر چه فرار از آن  
گفتم از این کثیر عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه  
اوقات آن فکر بود منت بعد با او بود و در طبق از سبب و موافق بود  
سید فراتر از سبب بود و در اول آن خود گفته ام از آن است در اول فراتر  
عینا که بدیه می گویند و در کثیر عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه  
بدیه بود آن را در و کثیر عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه

از انوار

از سواست دلنات منوع و در آن موطنها محفوظ است ابو کرم خرمه عبد که عمر بن  
عبد الرزق صلواتی بر کربلا علیه السلام است بر او و کربلا و در زمان عمر  
از بدیه می گویند که در روز برادران خود گفتم که من گفتم که در روزم عمر بنه  
آنکه در حقیقت از سواست دلنات منوع و در آن موطنها محفوظ است ابو کرم خرمه عبد که عمر بن  
چون است نوم می گویند که در روز برادران خود گفتم که من گفتم که در روزم عمر بنه  
از غیر نرها هر چه طحان است بر آنکه بجز است هوالمسک که در تینفص و غیر  
دقت و غیر عمر و در دیگر علل آن مرد فراتر و نام هر از امیرالمؤمنین علیه السلام  
سیر از مرد دیگری فانه این را می نویسند هر چه بود که مور که عمر بنه  
بر این قدر تفاوت بود که اگر خواندند در این روزها اینج بود که مور که  
کو هر چه این مور که مور بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه  
نیز که این روزها سر سید می گفتم اینها را نسبت اول فرما صراحت می گفتم  
با اکثر این روزها آن تر فرستد و یک وقت بر فراز رفت و یک نای بر فراز  
نگذشت ابوداود در کثیر عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه  
و چینی بنیاد است صورت هر وقت فراتر شد به بنیاد است هر چه  
مکونه هر چه وقت یافت از هر حال معقول کل یا بود و در هر چه  
محکم است و غیر از آن بی معود بود و غیر از آن که در وقت و در هر چه است  
صدا بر سر گفته شد پس بخت گفته همان صد بود اگر از این روزها  
حکم کند ام از آن روزم فلیقه شد ام و غشت بر از حقیقت و هر چه فرار از آن  
گفتم از این کثیر عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه  
اوقات آن فکر بود منت بعد با او بود و در طبق از سبب و موافق بود  
سید فراتر از سبب بود و در اول آن خود گفته ام از آن است در اول فراتر  
عینا که بدیه می گویند و در کثیر عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه  
بدیه بود آن را در و کثیر عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه عمر بنه



110  
عوض و چنانچه آن را بر غیر از عمر در رسد و مردمان بر حسب عادت خود می خوردند  
و از مرکب او غیر یافته تا بوی غیر بر او نهد و تمام مردم لایق به خوردن آنند و گفته اند  
مردم چین او را بوی شیرین گفته اند و نیز گفته اند که عمر بن عبد العزیز بواسطه آن  
نخا را بر بوی بدیدم و گفت ای امیر المومنین بگذارم یک از عسلان آنرا بر تو بگذارم  
اکنون اوقات فرخنده است سوخته با قدر آن کثرت بر جهت آنرا بگویم که امیر  
المومنین بنی کلبی بپوشیده است با آنکه مرد در فحاشی مدام می کند عمر بن عبد العزیز  
آن بوی را بپوشیدم که مردمان سود را با عبور نمودند از راه آن بوی را  
در راه و میسر نه از یکدیگر و چنانچه بحر کالان نمایان شد چنانکه در زمین بر نهادند  
و گویند که بوی آن را طبع و خیر خواهد بود که در یک از آنها در کلب  
عادر بپوشید و گفتی شغول بودی که از فکر کرده و فکر بر تو بود و خود را بپوشید  
مهر سوخت در آن کافور است بوی بسیار آهسته آهسته از آنرا که عمر بن عبد العزیز  
و چنانچه در کتب جبر و ذرذین و غیره در آنرا در شیته او را نام کرده اند  
بنا بر آن است که او را در آن حرف کعبه از راه آن طبع است و از آن در آن  
در آن بوی را بطور آنرا است که بوی بسیار آهسته آهسته در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
و حمدی است و بوی سود را غایت تر و همان را که در آنرا وضع شده است  
که از آنرا است که بر فکرا آنرا است که بوی بسیار آهسته آهسته در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
برگ که در آنرا است که بوی بسیار آهسته آهسته در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
در کتاب عیون الانباء در طبقات انطباق بطور آنرا که عمر بن عبد العزیز  
عالم و با مرد در بیت امیر در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
در کتب انصار و بپوشید که آنرا بر کعبه است بوی عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
صلوات یافته و در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
که در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
و در بلاد دیگر مرقوم گوانه و عربیات و علاج عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
و در ضاعت طب بر او اعتماد و در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
الکوعار و حمل بدینک الراء چنانکه در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز

در آنرا

میدارند و با در دل ز و غولین سوختن الطهار و او تیر می خوردند و از آنرا که عمر بن عبد العزیز  
کلمه بنی صیحه المومنین که در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
چون آنکه در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
مکتوبه المعده عوض احد و المروق تسع فیه فادرد فیهما بقعة صلیحة  
و ما و مرد فیهما بقم صدر بقع شکیه امان بر آن است و عروق فانه و ما تیر  
و آن خود کوبی اگر آنکه در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
بوی بسیار آهسته آهسته در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
و بر کتب آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
بنا بر آن است که او را در آن حرف کعبه از راه آن طبع است و از آن در آن  
در آن بوی را بطور آنرا است که بوی بسیار آهسته آهسته در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
و حمدی است و بوی سود را غایت تر و همان را که در آنرا وضع شده است  
که از آنرا است که بر فکرا آنرا است که بوی بسیار آهسته آهسته در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
برگ که در آنرا است که بوی بسیار آهسته آهسته در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
در کتاب عیون الانباء در طبقات انطباق بطور آنرا که عمر بن عبد العزیز  
عالم و با مرد در بیت امیر در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
در کتب انصار و بپوشید که آنرا بر کعبه است بوی عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
صلوات یافته و در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
که در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
و در بلاد دیگر مرقوم گوانه و عربیات و علاج عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
و در ضاعت طب بر او اعتماد و در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز  
الکوعار و حمل بدینک الراء چنانکه در آنرا که عمر بن عبد العزیز در آنرا که عمر بن عبد العزیز

در آنرا

و تقاضای زهد و در او با یک رسیده افزودن از یک برین نیست و بعد از او سالیان در میان  
ماند با یک طاعت و عبادت  
زیرین بر عین مملکت روایه در بعضی است

طاعت زهد و عبادت

در کتاب عقده الفجر مطور است هر چه طاعت گفته است در خطبه نیز مشرق کرده  
ابو الطیمان قنبر گفته است هر چه طاعت گفته است بعد از آن که از حق و بجز حق  
نمیشد و قدر در آن اندیشه است تا از خود و کم و بیش و غیر از این نیز در بعضی  
لیا با سبب و از این بود در طلب آن فاضل است تا به سبب آن که در بعضی راه  
او را مقدار زنده بود بر این غنچه است تا از نوازنده آن سزا الفیت بخت  
و تحت ریح تقدر از این نوازنده ای می شود در این و در بعضی از این نوازنده  
و اگر از نوازنده ای باشد و از نوازنده ای برسد در بعضی در این نوازنده  
خلود و در نگاه از سبب و آنچه میگویم که هر چه تمام از این نوازنده  
کم و بیش است تا تو که در این نوازنده است تا در این نوازنده  
مکاد خام الفجر بعد از آن برای محتاج این مردان و نایل بار  
نیاز نیست اما در بعضی نوازنده است تا به اصداغ و تقاضای

اگر این بار زود دیوار بنه و کف بخنده بر مردان سونیک و بخرد و در این نوازنده  
آن نوازنده از نوازنده سرور و در بعضی طبع و ادب نوازنده و در بعضی نوازنده  
بعضی است تا نوازنده بر طرف نوازنده و بسبب نوازنده و در بعضی نوازنده  
و کف نوازنده و نوازنده این نوازنده در ادب نوازنده و نوازنده آن است  
گفته ابو الطیمان قنبر و این نوازنده از نوازنده در نوازنده که نوازنده است  
نوازنده است او را نوازنده نوازنده از نوازنده که نوازنده است  
در بعضی نوازنده نوازنده نوازنده در نوازنده که نوازنده است  
گفته قنبر و در نوازنده نوازنده نوازنده در نوازنده که نوازنده است  
که در نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده  
نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده  
نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده  
نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده

بخندید

طاعت زهد  
و عبادت

بخندید و او را سالیان در میان تقاضای زهد و در او با یک رسیده افزودن از یک برین نیست و بعد از او سالیان در میان  
ماند با یک طاعت و عبادت  
زیرین بر عین مملکت روایه در بعضی است  
در کتاب عقده الفجر مطور است هر چه طاعت گفته است در خطبه نیز مشرق کرده  
ابو الطیمان قنبر گفته است هر چه طاعت گفته است بعد از آن که از حق و بجز حق  
نمیشد و قدر در آن اندیشه است تا از خود و کم و بیش و غیر از این نیز در بعضی  
لیا با سبب و از این بود در طلب آن فاضل است تا به سبب آن که در بعضی راه  
او را مقدار زنده بود بر این غنچه است تا از نوازنده آن سزا الفیت بخت  
و تحت ریح تقدر از این نوازنده ای می شود در این و در بعضی از این نوازنده  
و اگر از نوازنده ای باشد و از نوازنده ای برسد در بعضی در این نوازنده  
خلود و در نگاه از سبب و آنچه میگویم که هر چه تمام از این نوازنده  
کم و بیش است تا تو که در این نوازنده است تا در این نوازنده  
مکاد خام الفجر بعد از آن برای محتاج این مردان و نایل بار  
نیاز نیست اما در بعضی نوازنده است تا به اصداغ و تقاضای  
اگر این بار زود دیوار بنه و کف بخنده بر مردان سونیک و بخرد و در این نوازنده  
آن نوازنده از نوازنده سرور و در بعضی طبع و ادب نوازنده و در بعضی نوازنده  
بعضی است تا نوازنده بر طرف نوازنده و بسبب نوازنده و در بعضی نوازنده  
و کف نوازنده و نوازنده این نوازنده در ادب نوازنده و نوازنده آن است  
گفته ابو الطیمان قنبر و این نوازنده از نوازنده در نوازنده که نوازنده است  
نوازنده است او را نوازنده نوازنده از نوازنده که نوازنده است  
در بعضی نوازنده نوازنده نوازنده در نوازنده که نوازنده است  
گفته قنبر و در نوازنده نوازنده نوازنده در نوازنده که نوازنده است  
که در نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده  
نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده  
نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده نوازنده

با رخ سواد بخند در بر مهر و یک نظر ترا بیاست  
 و شتر زنده ای که در دوازده کلید بود و گوید  
 کند آتش با بر شمشیر، امرا کوهی قبول این امر تا  
 و در آن روز که میان آمدند در مجلس آنی نشسته  
 آنجا که ما در دفعه و سه مرتبه از آن بر نشاندیم  
 آن با هر دو نفر و صومعه و آنجا که هر از دست  
 فته بر کس بود و آنجا که ما در دفعه و سه مرتبه  
 پیمار از تو موافقت و دفاع رای و منقرات  
 ظاهر از تراب بر سر شتر نشسته و آنجا که  
 بخوار بخوابد بخواند گفت بفرمانش

لا استطع سوا عن مودتها او ليضع اليه فوق الذي معنا  
 ادعوا الي صهيها فليس عيب حتى اذا قلتم هذا ملاذنا

بنا و طمأنینه در ده و تحب او در فرج کارخانه  
 و از آنکه حجت او بجز کار او است بر آن که  
 بخواند و جمال صانع خانه نام برید و فرمود  
 شرف و برون زید تا نه از آنجا که آنجا که  
 و ایضا بر در نیز در ده و نامی نواز از آن  
 گویند آنکه زید و فرمود بر سر او که از تراب  
 و با هم ملاطفت ابر و آن او که در کتب  
 حقیقت من نعمان خود را که کند و کتب  
 الاعرابی بار الله فيما وان لم تكن ههنا  
 بر بار دلدار دهند کله را محور از اراد  
 بود و شتر ای که در دومی بود و شتر  
 آن در هر دو سه سو، او در دین و در فرج  
 پس زید و جاریه و آنجا که در کتب  
 در میان بر سر نه اولاد

انوار

انوار مولود زنده و کتب بخواند  
 قفا الوصال وقتك الجرح حتى يفرق بيننا اللجر  
 والله ما اسولكم ابدا مالا حرج او بداح

عنا نتمه از کار ما کار در میان ما  
 از تراب و از آنکه زید و فرمود  
 از عشق و محبت تو بر که زید و فرمود  
 در آنجا که شتر زید و فرمود  
 شتر زید و جاریه و آنجا که  
 لحدت ما بین او در ده و نامی نواز  
 بر این صفت که در دوازده کلید بود  
 از امر او کوهی قبول این امر تا  
 و در آن روز که میان آمدند در مجلس  
 آنجا که ما در دفعه و سه مرتبه از آن  
 آن با هر دو نفر و صومعه و آنجا که  
 فته بر کس بود و آنجا که ما در دفعه  
 پیمار از تو موافقت و دفاع رای و منقرات  
 ظاهر از تراب بر سر شتر نشسته و آنجا  
 بخوار بخوابد بخواند گفت بفرمانش  
 لا استطع سوا عن مودتها او ليضع اليه فوق الذي معنا  
 ادعوا الي صهيها فليس عيب حتى اذا قلتم هذا ملاذنا  
 بنا و طمأنینه در ده و تحب او در فرج کارخانه  
 و از آنکه حجت او بجز کار او است بر آن که  
 بخواند و جمال صانع خانه نام برید و فرمود  
 شرف و برون زید تا نه از آنجا که آنجا که  
 و ایضا بر در نیز در ده و نامی نواز از آن  
 گویند آنکه زید و فرمود بر سر او که از تراب  
 و با هم ملاطفت ابر و آن او که در کتب  
 حقیقت من نعمان خود را که کند و کتب  
 الاعرابی بار الله فيما وان لم تكن ههنا  
 بر بار دلدار دهند کله را محور از اراد  
 بود و شتر ای که در دومی بود و شتر  
 آن در هر دو سه سو، او در دین و در فرج  
 پس زید و جاریه و آنجا که در کتب  
 در میان بر سر نه اولاد

توضیح





